

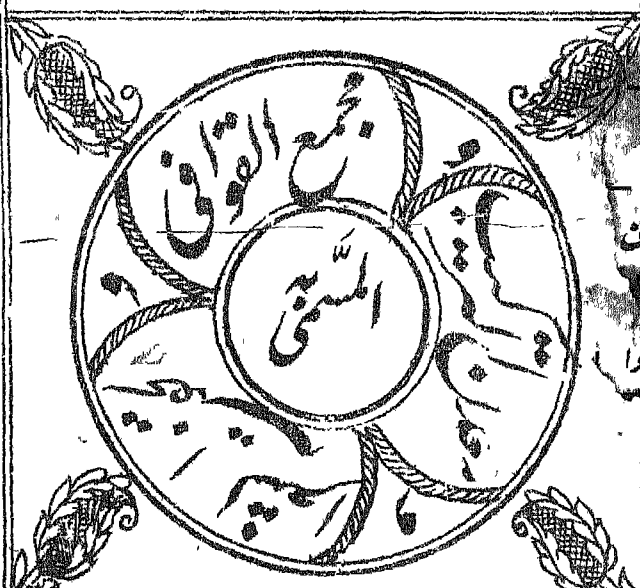
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE968

فیض الرحمن بنی فضل الرحمن نقشبندی

پیر از نو ایچ عیسیٰ آرزو فیضیاتی دینی سید بنو علی حقیر تلمیذی الطاهر سید محمد ارماد



بصحت تمام و تصحیح الکلام با اتمام خوشتریکه بهتر شیخ بنی بخش پیر مطهر

از جناب بنی طبع نقشبندی لال مطبوعه گریو

معنی لفظ خوان به نحو بیان
 کشتن انداختن ز روی بیان
 اصطلاحاً تو لفظ آنرا و آن
 بهر چه انسان کند بیان ز زبان
 پس بدان لفظ عام و در کم دهم
 کلمه خاص شد به نحو
 زانکه نامند لفظ

CHECKED-2002

CHECKED 1994-97 968

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>که در صفتش بهر چه که نویسم بسیار عجیب و غریب خوان ز مفتح نظم چند ترکیب می کند با نظم نیز از مصداق فیوض عجیب همچنین از حدائق مست عیان نیز از تکمله سخن جویم چارگزارین در کار به نام بیان ز کافیه که ز تالیف من کتاب آرد</p>	<p>نظم ترکیب است از عیان از ترکیب تو سعدن الکریم از رسالات میرزا کرم نظم هم به نام نظم دیگر از سعدن الفوائد خوان هم ز ناد و بهر سبب گویم از ریاضین فیض به آرم از فضول تخلص و شافیه میکنم نظم هم ز چار عرق</p>
---	--

معنی لفظ خوان به نحو بیان
 کشتن انداختن ز روی بیان
 اصطلاحاً تو لفظ آنرا و آن
 بهر چه انسان کند بیان ز زبان
 پس بدان لفظ عام و در کم دهم
 کلمه خاص شد به نحو
 زانکه نامند لفظ

بسم الله الرحمن الرحيم
 که در صفتش
 بهر چه
 که نویسم بسیار عجیب و غریب
 خوان ز مفتح نظم
 چند ترکیب می کند با نظم
 نیز از مصداق فیوض عجیب
 همچنین از حدائق مست عیان
 نیز از تکمله سخن جویم
 چارگزارین در کار
 به نام بیان ز کافیه
 که ز تالیف من کتاب آرد

<p>پهلوی از مصاد و افعال کود از اینان در استعمال مصادر کوز پهلوی شد و ال از اینان در استعمال مصادر کوز پهلوی شد و ال</p>	<p>مصدر جلی اند اسه مشت بقییدن و علایمیدن مشت بقییدن و علایمیدن مشت بقییدن و علایمیدن</p>	<p>فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان</p>
<p>که شده در فصول صاف عیان</p>	<p>دان مصاد نهین برین اوزان</p>	<p>فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان</p>
<p>بیان تشانغ کوفیان و بصیران در فعل و مصدر</p>	<p>فعل و ان نزد کوفیان صلیت سبب اشتقاق مصدر را فعل را اندر ع بصیران گویند</p>	<p>فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان</p>
<p>وجه اعلال اندر ع مصدر است بصیران اصل گفته اند بجای کوفیان عکس آن سخن جویند</p>	<p>فعل و ان نزد کوفیان صلیت سبب اشتقاق مصدر را فعل را اندر ع بصیران گویند</p>	<p>فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان</p>
<p>بیان آصؤل مصاد و فارسی آملی و جلی و غیره</p>	<p>مصدر فارسی بنوی فرید گفتن و آمدن بنالش و ان نوع دیگر نهفتن و خوردن نیز پز مرون ست و آوردن خوان تو آگفتن و آوردن و ان تو دزد دیدن ست و گفتن آوردن چنین ستیزیدن نیز سفتیدن و گفتن و آل و یا قبل نون مصدر و</p>	<p>فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان</p>
<p>حاصل از ماضی ست کن تسوید پنجین خفتن ست و ویدن ان جستن و گشتن و دگر ستفتن کندن و سوختن چنین روشن از روی این مصاد و اند بجای پز مرون و دگر چه سوزیدن نیز سنجیدن ست آملی بر غن همچنین آندست خفتن و هم فقط یا به پهلوی پیدا</p>	<p>مصدر فارسی بنوی فرید گفتن و آمدن بنالش و ان نوع دیگر نهفتن و خوردن نیز پز مرون ست و آوردن خوان تو آگفتن و آوردن و ان تو دزد دیدن ست و گفتن آوردن چنین ستیزیدن نیز سفتیدن و گفتن و آل و یا قبل نون مصدر و</p>	<p>فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان فان او بچول هاشم ست چوان</p>

بجني دارمف کد کچھ

[illegible]

بمهر و بدیل یار الفت
جمع فاعل شوندگان حاصل
کسره قبل بنده شده است
هم فاعل شوندگان حاصل
نیز فاعل آرا خوش از خف

نگاره گره آشسته گر بنا سازی
بهره جمع فاعل ای نازی
چون خادواد را بجهت تمیز
کیم کیم اسم و امجان
چون طلائف شد در آسایش
هم نیز کیم تا با مرثاب
ناتواش است فرمایا باب

بیان یکم بقاعده اول
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

هم قلیل آید مفعول و آن نیز مفعول هم فعال مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل	آید نیز وزن او بر فعال جمع آن شد مفعول ای و صلات هم صدق به چنین قلیل
--	--

بیان اسما را که بقاعده محکم

اسم آله به فرس هم پیدا چون نوشتم کتاب را به قلم	که شد از حرف استعانت گار هم نمودم ز دست نامد رقم
--	---

بیان اوزان صفت مشبه

آن مشبه که با صفت اثبات فعل هم به چنین بیان فعل شد به چنین خبر فعل شد به یضم عین صبح فعل فاعل ای و صلات نیز فعال بخوان یفتح و ضم هم فاعل ای و صلات هم فاعل ای و صلات	وزن فعل از آن لیه حرکات فعل شد کبرتن بران فعل کبرتن به گیر فعل و هم به فتح عین صبح هم فعال آید لیه حرکات باز فاعل شد کسب علم نیز فعالان به فتح و ضم اثبات چون را بوزن او آورده ان
---	--

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

بیان یکم بقاعده دوم
 در این حال داخل فاعل
 و آن نیز وزن او بر فعال
 جمع آن شد مفعول ای و صلات
 هم صدق به چنین قلیل
 هم قلیل آید مفعول
 و آن نیز مفعول هم فعال
 مستعمل به هم و فاعل یضم و لیل

گر شود حذف حرف اول تمام
فغان مثلش این سخن پیدا
هر روز در قاری روی رواست نگو

وان توان لفظ را مخفف نام
در وضع کن به چنین است

بیان اوزان سبع قبا عذ عرب

په قسمت جمع وان تو صریح
عزت مفرد جمع گه سالم
واو خون خوان در اخبر مفرد
یکه باشد که قبل آن کسور
آلف و تا و گری سالم
جمع تکبیر آنکه در مفرد
پس بدو قسم جمع تکبیریت
آلف تا و قبل باشد
فصل فی شرح خواندن
شد زیاده ز دو چه جمع
پس میان میگویم نه و از
وان تو یا مضارع شد

هست تسمیر و نیز گشت
 ازین راجح خوان چسب
 قنار یون مثال کو به
 مسکینین مثال او به
 مؤمنان است خوان به
 ز سلامت بنار او
 که از ان یک قبیل در پیوست
 که ورا شد بنار چار
 از افعال نیز اخلاص
 خوان ورا گوشت و بصرف خیم
 ارفصول و خلیص و شافیه
 فتح درین و هم سکون کن

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

از الف نون چون کلان
از ح که باشد قبل آن نون
از خ که باشد در میان نون
از ط که باشد در میان نون
از ع که باشد در میان نون
از گ که باشد در میان نون
از ق که باشد در میان نون
از ک که باشد در میان نون
از ل که باشد در میان نون
از م که باشد در میان نون
از ن که باشد در میان نون
از و که باشد در میان نون
از ز که باشد در میان نون
از ر که باشد در میان نون
از س که باشد در میان نون
از ش که باشد در میان نون
از ت که باشد در میان نون
از ث که باشد در میان نون
از د که باشد در میان نون
از ذ که باشد در میان نون
از ر که باشد در میان نون
از ز که باشد در میان نون
از س که باشد در میان نون
از ش که باشد در میان نون
از ت که باشد در میان نون
از ث که باشد در میان نون
از د که باشد در میان نون
از ذ که باشد در میان نون

وزن دیگر فعّال کلت آمد جمع فعل کلم آمد و فعال شد فعال در بخوان فعلات لیک در آجوف و مضاعف هم فعل جمع فعلات فعلات فعل جمع فعلات فعلات فعلات جمع وان فعال عیان فعلات جمع فعلات فعال جمع راجع هم کنند بصرف هم بیچونات جمع شد زیوت	همچنین خوان افاعلته بند مکر ایات شد در آجوف دال جمع فعلات جان و هم جفیات در صفت ساکن آمد ای هم هم فعلات در بخوان فعلات فعلات در شد فعلات فعلات چنین شده ای جان جود دای بوزن او شد دال چون کال لب جایست شکوف شد ساعی به نوز و من شوب
--	--

بیان بقاع فارسی

جمع در فارسی است جاندار غیر جاندار را به نام میخوان گاه با آنکه هر دو می آیند چنان و کلان ز غیر فصیح	از الف نون چو بابلان نیک نگاه حشمتها نظیرش دان چو درختان و نازنا پسند دان ز روی بیان که هست فصیح
---	---

بیان شکسته بقاع عرب

از رباعی بود است این باب فعلات شکسته شده در باب	از رباعی بود است این باب فعلات شکسته شده در باب
--	--

بیان الجواب فی جواب
از ح که باشد در میان نون
از ط که باشد در میان نون
از ع که باشد در میان نون
از گ که باشد در میان نون
از ق که باشد در میان نون
از ک که باشد در میان نون
از ل که باشد در میان نون
از م که باشد در میان نون
از ن که باشد در میان نون
از و که باشد در میان نون
از ز که باشد در میان نون
از ر که باشد در میان نون
از س که باشد در میان نون
از ش که باشد در میان نون
از ت که باشد در میان نون
از ث که باشد در میان نون
از د که باشد در میان نون
از ذ که باشد در میان نون
از ر که باشد در میان نون
از ز که باشد در میان نون
از س که باشد در میان نون
از ش که باشد در میان نون
از ت که باشد در میان نون
از ث که باشد در میان نون
از د که باشد در میان نون
از ذ که باشد در میان نون

باب اول بدان تو افعلال
 که بعضی اندست استعمال
 باب ثانی بخوان تو افعلال
 که بعضی اندست استعمال
 بیان ابواب بیانی در
 ابواب بیانی در

بیان ابواب ثلاثی مزید

ملحق و مطلق است هر دو هم
 یکی آن کاذر است همزه وصل
 که در و همزه نیست ای هشیار
 افعلال افعلال است
 هر گاه است افعلال
 هم زمانی عیان شده افعلال
 باب پنجم مفا علت بدل
 بر باعی فرد یک ملحق
 نوع اول بهفت باب رسید
 فو علة فعیلته شده اثبات
 بدو قسم است نوع ثانی دان
 دان به آخر هم و گرا صدق
 کان تفعلل تفعلل است بجا
 هم تفعلل تفعلل است و گرا
 بدو باب است قسم و نیز باب

دان ثلاثی مزید بر دو قسم
 دان بدو نوع مطلق است بهل
 نوع ثانی به عکس آن نیدار
 بهفت باب اند نوع اول دان
 افعلال است و نیز فعیل
 باب پنجم بخوان تو افعلال
 تفعلل تفعلل تفعلل
 خوان بدو قسم ملحق است حق
 دیگری ملحق آمده مزید
 فعیلته فعیلته و گرا فعیلته
 فعیلته فعیلته چنین بیان
 خوان یکی با کسمل ملحق
 بهفت باب است قسم اول را
 تفعلل تفعلل تفعلل است مگر
 هم تفعلل بدان تو بهفت باب

بیان ابواب متعلق
 به بعضی ابواب
 هم دوم اندست استعمال
 هم دوم اندست استعمال

بیان ابواب متعلق
 به بعضی ابواب
 هم دوم اندست استعمال
 هم دوم اندست استعمال

بیان علامت حال
 استعیال و عرب
 بیان علامت حال
 استعیال و عرب

بیان ترکیب عطف

در بیان ترکیب عطف
باینکه این ترکیب
در دو قسم است
یکی عطف از انظار
و دیگری عطف از انظار

عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار

خوان که بود اسب را که شد صفحتش حال وان شود و او زار و نالان به نزد دم آید هر دو یک نزد بعضی وان مع پست از روی مرتبه معنی	اندرین هر دو ساکن الهم که به موصوف شرح وضع لقال وان شالش عیان که شد و فید هست تمیز منقلب موصوف مثلاً پست مرتبه میدان
--	--

عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار

بیان ترکیب بدل

که محمد رسول ما افض شاه عباس هم از ان جم شده مرزا رشید دیگر ترک کسره نهار سی	بدل است اسم عام خاص بدل نیز لواب آصف الدو نیز بابا قاسم ای هم آخر بدل است ساکن به
---	--

عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار

بیان ترکیب تمیز

رفع ایهام میکند بدو خوان ز مفرد بقدر ای رطل زیتا چنین شدای عین مقدار می کند بل	خوان تو تمیز در بیان آن اسم اولین رفع میکند ایهام وان شالش در نوع نوباح نوع ثانی بدان که از مفرد
---	---

عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار

بیان ترکیب عطف

عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار

عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار
عطف از انظار

<p>مغوی آنکه حاصل این کتاب نفسه نیز از فیض و کمال یاد داری و دان از این کتاب نیز از کمال و کمال و کمال</p>	<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>یعنی آنکه حاصل این کتاب نفسه نیز از فیض و کمال یاد داری و دان از این کتاب نیز از کمال و کمال و کمال</p>
<p>چون تو ترکیب تمام زید را عربی است هم مثال است ترکیب نام از این که ترکیب یکوت از این</p>	<p>هم محمد علی عیان بسند کشته ممنوع آمد ای دلگیر خوان با دل علم تو کشته بجا هم غلام علی که شد با این</p>	<p>یعنی آنکه حاصل این کتاب نفسه نیز از فیض و کمال یاد داری و دان از این کتاب نیز از کمال و کمال و کمال</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>بیان ترکیب اتصال</p>	<p>بیان ترکیب اتصال</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>یک بیک و سبب مثال بجا</p>	<p>خوان تو ترکیب اتصال را</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>بیان ترکیب والسماء و لول عنه</p>	<p>بیان ترکیب والسماء و لول عنه</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>که بهر اول میشود پیدا خوان چه روز و هم کس فردا لفظ آمدنی به شام استمال هست تحقیق همچنین اکمل</p>	<p>بیان ترکیب تاکید</p>
<p>بیان ترکیب تاکید</p>	<p>خوان تو ترکیب گو شده تاکید آمد آمد به نزد آن پرن که ز کمرار لفظ گشت پدید زید زید آمدت بهرین</p>	<p>بیان ترکیب تاکید</p>

پیان کی کمال و بوجہ

در بیان ترکیب کلمات
 در بیان ترکیب کلمات
 در بیان ترکیب کلمات
 در بیان ترکیب کلمات

همه دو گونه شده ازین قسم
 یافته می شود یکی چه عجیب
 چند ترکیب اندر آن واقع
 شد به قسم ای زمین و فیم
 نیز در خلط بهای ش
 جمع آید بان شود اسمی
 هم علائق به چند قسم تمام

تصرفیه شرطیه چنین با اسم
 یک بسیط است کاندو ترکیب
 متمیز دیگری که شد ساطع
 هم مرکب بدان توار تقسیم
 تشابه شدت و مختلفه
 در بسیط از علاقه از قسمی
 تشابه مرکب است بنام

فردان ادراک و ال بدست
 فاش و من بیان و ساد و سادنگ
 خوان شال و خیال خوان از جنگ
 هم نظیر و صفت ملط آیین
 با مانده گونه وان بعضی
 مدوش و نقش به چین میدن

بیان ترکیب متشکلی و متشکلی منته

نام آن اسم خوان تو متشکلی
 خوان تو منزه ز بعد متشکلی
 آمد اجاب جمله الا ز بعد
 دون برون را دجز سوا الا

آنکه شد بعد حرف استشنا
 آنکه شد قبل حرف استشنا
 وان نظیرش همین شده بی کید
 مگر و غیر حرف استشنا

۲۲
 صحت و شکل است زیر عیان
 صحت و شکل است زیر عیان
 صحت و شکل است زیر عیان

بیان ترکیب استدراکیه

اودانش

نوع دیگر بدان تو استدراکیه

بیان ترکیب استدراکیه
 بیان ترکیب استدراکیه
 بیان ترکیب استدراکیه
 بیان ترکیب استدراکیه

بیان ترکیب نیا

وینادی

پہر ترکیب علت آید کاف پیش

نزدوم آن شوخ وای کے آید

بیان ترکیب استغنامیہ

نوع دیگر بدان تو استغنامیہ	کہ نسبت آمدست تمام
زمان یکی خوان کہ بہت آفرای	وگیری آمدست انکارے
وان سوم آمدست استخمار	یای نسبت در آخرش پندار
چیت وکیت حرف استغنام	چہم وہم کاف وکی کجا وکہ آم
چون چرا کو چگونہ ہم پندار	شمار ترک کیستے اسے بار

بیان ترکیب شرط وجزا

نوع دیگر بخوان تو شرط وجزا پیش

چون اگر گرچہ ہر کہ ہم ہر چہ	ورنہ از تا وگرچہ نیز پسند
این ہمہ حرف شرط خوان بحسب	وان فراہی گیت تازی ہسم
حرف شرط ای ادیب کتب ما	ان ولو باشد ودرگرا

ویندی

بیان ترکیب ایتراد

ابتدا نشیست نوع دیگر

نوع دیگر بدان تو استغنامیہ

فاد جی ہسم نیزای و صاف

نزدوم آن شوخ وای کے آید

بیان ترکیب استغنامیہ

نوع دیگر بدان تو استغنامیہ	کہ نسبت آمدست تمام
زمان یکی خوان کہ بہت آفرای	وگیری آمدست انکارے
وان سوم آمدست استخمار	یای نسبت در آخرش پندار
چیت وکیت حرف استغنام	چہم وہم کاف وکی کجا وکہ آم
چون چرا کو چگونہ ہم پندار	شمار ترک کیستے اسے بار

بیان ترکیب شرط وجزا

نوع دیگر بخوان تو شرط وجزا پیش

چون اگر گرچہ ہر کہ ہم ہر چہ	ورنہ از تا وگرچہ نیز پسند
این ہمہ حرف شرط خوان بحسب	وان فراہی گیت تازی ہسم
حرف شرط ای ادیب کتب ما	ان ولو باشد ودرگرا

ابتدا نشیست نوع دیگر

۱۳۳۳

قدوم ارشاد در زلف لایق
خلق و خلق لایق
همین محاسن نیست و از زینب
ببین و گلزار زینب
نامرت دین مثال
گل و دهر و مست

فقد ارسلنا رسلنا بالبينات
والكتاب المبين

مفتیش قبل ذکر درگ
نقشب نام این شده اظہر
مفتیش

۲۲
 به شدت حیدر شدت است
 شکل به المانها
 در سبز و
 کرب چله معمار
 معمار و

پیشانی

شیر

از زمین تا با آسمان سخن است | یادگار گذشتگان سخن است

بیان ہستند و خبر

<p>خوان تو دروی روالبط اند مستکم ضمیر ای صائب در خزان کی ضرور بود</p>	<p>نیز ترکیب مبتدا و خبر که نشان خطاب و هم غائب بهر گشت و هست بود و سندا</p>
---	--

شش

وان نظیرش کہ یاربے آید زید و اناست نیز خوان بسند

بیان ترکیب تعقید لفظی

نیر تقیہ لفظی اے واثا تمثیل

سیان ترکیب لف نشر مرتب و غیر مرتب

شرف - آده مرتبم باز شد نامرتب ای مردم

۱۰۰

باب دهم و ثمانت ای مهر

[illegible]

کتاب در بیان ترکیب کلمات
 و بیان معانی کلمات
 و بیان اقسام کلمات
 و بیان احوال کلمات
 و بیان احوال کلمات
 و بیان احوال کلمات

گاه آیند و در عدد یک	مثل یکپند در نظیرش دا
شده معدود اگر به قبل عدد	خوان معدود اضافت است سند

بیان ترکیب مجرور

جمله حرف میگویم به بیان اندر و نیز زای معجمه دان را و تهر و پی و بر آس و با دان نظیرش نشسته ام بر تخت همچنین آدم برای تو خوش بعضی را این حرف در ترکیب متعلق به فعل می باشد و عرب بنده حرف جرسیدا رب حاشا و و او و لام وظلا	بر و در از موصوفه با خوان خوان تو مجرور لفظ بعدش جزو چون بهر که چو است بجا تحت مجرور جار بر در رخت هم خدا را بخش ای دلکش که اضافت دهند خوان تو عجیب یاکه از شبه فعل خوان پسند مند و ند با و تا و کاف و الی من و عن فی عدد اعلی حتی
--	--

در بیان اقسام مرکب

خوان اضافت که آن بلفظ عیان	یافت ترکیب پنج قسم ای بجان
به آزو را و با به نسبت	جام از در مثال او پیدا

از حقیقی مجازی است
 بدو قسم آمده حقیقی
 مفوی لفظی است ای آدم
 نفع آن شد که اندر است
 مفوی لفظی است ای آدم
 مفوی لفظی است ای آدم

سوی مقول خود شوند و پس
 کشته کشند و پس
 کشته کشند و پس
 کشته کشند و پس
 کشته کشند و پس
 کشته کشند و پس

دان نظیرش که آن بلفظ عیان
 به آزو را و با به نسبت
 دان نظیرش که آن بلفظ عیان
 به آزو را و با به نسبت
 دان نظیرش که آن بلفظ عیان
 به آزو را و با به نسبت

<p>بیان اضافت که به پیش</p>	<p>نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>	<p>نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>
<p>چاکر شاه را به مثال مبوی فعل میشود حاصل اندوختا همین مثال ای شاه دان نظیرش گناه من که بدست ساعت روز را نظیر اظهر چون در خانه را مثال شمر کراره معنی است آن با هم</p>	<p>هم غلامی اضافت است دیگر خوان تو دیگر اضافت فعل دان نظیرش عیان که بر تو گناه هم با فعل اضافت فعل است هم زمانی اضافت است دیگر هم مکانی اضافت است دیگر مضوی حالیا بیان سازم</p>	<p>بیان اضافت که به پیش نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>
<p>بیان اضافت تخصیصی</p>		<p>۴۶</p>
<p>نسبت آرند خاص جنس مضاف کاندوختا کنم مثال عیان همچو سردار من دیگر پیدا</p>	<p>گر برای مضاف الیه بصاف هست تخصیصی اسم آن بر خوان یار من آمده مثال کن وا</p>	<p>نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>
<p>بیان اضافت تشکیلی</p>		<p>نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>
<p>که به تشکیلی اسم است ترکیک تمام تشکیلی است ازین چوست همچین قصر شاه و باغ وزیر</p>	<p>نوع دیگر اضافت تشکیلی سوی مالک مضاف ملوک است مال تجار و نیز است امیر</p>	<p>نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>
<p>بیان اضافت تشکیلی</p>		<p>نوع دیگر اضافت که به پیش افزودن شد که شود از مضاف الیه بیان</p>

بیان اضافت بیانی
 مشاریه السبق بیانی

مشاریه ان علام او بنفای
 دیگر آید بیانی
 الیک بعد مضاف فعل داسم
 شد فعل مضاف الیه لغت

۲۴

خوان چنان در طریق تشفیه
 بنیل بنگام خوردن ای مقام

نوعدیکه بهم و شین و تا
 این خمایه مضاف الیه روا
 هم از نشان بنظم ای و مضاف
 می فند بر کج به قبل مضاف
 یکب بنگام معنی ای شکیار
 بر سه جایی مضاف الیه برار

پیش ازین نظیر من غلام یا غلام
 هم غایب بیانی است
 هم غایب بیانی است
 هم غایب بیانی است
 هم غایب بیانی است

این جیتی همه اضافت ها که ازان ما شده بیان کج

بیان اضافت لامیه

همگر لامیه اضافت دان	مثلا در غلام زید عیان
لامیه زین سبب بنام رسیده	که ترکیب جای لام پدر
چاره حرف گرتبازی دان	شد به تقدیر در کلام عیان
معنوی خوان اضافت انرا نام	منقلب دان مثال زید غلام
ضرب الیوم بهم مثال دیگر	فصله خاتم تو منقلب بشهر
لام و نخی من سه حرف در ترکیب	شد مقدر درین علی الترتیب

بیان ترکیب دلی بلبست

خوان با دلی فلا بلبست دیگر	شهر ما به ر شهر تو بنگر
----------------------------	-------------------------

بیان اضافت بیانی مستکرم

پس ازین جمله یک بیانی دان	مستکرم بیانی همش خوان
تیر من نظیر من ای مضاف	پسرم را ابدان تو صلس مضاف

بیان اضافت بیانی مستکرم مع العشر

در بیان اضافت مستکرم
 بنظیر غیر مستکرم
 در بیان مستکرم
 بیان اضافت مستکرم

این که فاضل بکار و درین ایام
 پس به فاضل طالب ای و انا
 یعنی اطلاق فاضل است
 خاص بر علم طالب ای و انا
 ای که خوانده شد آن همان فاضل
 روزی ایدل شود ازین فاضل
 بلکه مطلق به نسبت چیست
 از قبیل مجاز این هم هست
 این بی علم خاص فاضل را

در بیان مرسل

<p>یک سبب شده بجای سبب ای برادر تو کا زمن امور چون نشستم با تهاب رشب جای عام است خاص هم بهنگام ای از عاشق تبره شاهد را نیز پروانه خاص عاشق عالم مثلاً توب راقبا خواند ان بیکه منظوف جای ظرف بها جای منظوف هم ظرف بشتر تا که آثار جزو جای کل نیست در اصل جزو یک قلبان که سینه و توری و سر قلبان خانه من فتادای دیوار که ز قسم مجاز شد پدید بطریق زمانه ما سینه</p>	<p>هست مرسل بچند نوع طالب شده شالش عیان برآمد روز یا بجای سبب است سبب ای نشستم بخود تیاکش ماه سینه ز پروانه شمع را پروا عام مشوق خاص شمع تمام عام راجای خاص هم را این پس بدان توب عام خاص قبا مثلاً محسوس است جای شتر گفت قاروره جای بول بکل مثلاً آورند قلبان طان پس مجموع بهیبت است بدلتان ذکر کل جای جزو و نیز شمار مایحول از انکه سله و انا هست اطلاق لفظ ایقاصی</p>
---	--

پس به فاضل بکار و درین ایام
 پس به فاضل طالب ای و انا
 یعنی اطلاق فاضل است
 خاص بر علم طالب ای و انا
 ای که خوانده شد آن همان فاضل
 روزی ایدل شود ازین فاضل
 بلکه مطلق به نسبت چیست
 از قبیل مجاز این هم هست
 این بی علم خاص فاضل را

موتوی گفتن ایدل روا
 بهر قسم آورده مجاز حصول
 مرسل و اشاره ای قبول
 چهره چپا
 مایحول است ای و انا
 شد و قسم مجاز ای و انا

پس به فاضل بکار و درین ایام
 پس به فاضل طالب ای و انا
 یعنی اطلاق فاضل است
 خاص بر علم طالب ای و انا
 ای که خوانده شد آن همان فاضل
 روزی ایدل شود ازین فاضل
 بلکه مطلق به نسبت چیست
 از قبیل مجاز این هم هست
 این بی علم خاص فاضل را

<p>کثرت بیانی را شده لازم همیشه را سوختن زیادت و کم در فضائی اضافت ای بهم</p>		<p>کثرت همیشه و سخن داریم بسیار کثرت را و عیان باز گیرم عنان اسب قلم</p>	
<p>بیان اضافت بیانی مجازی</p>			
<p>هم مجازی بیانی است و گر یعنی اسمیکه در حقیقت بهم آن در اید مثال او بنگر هم بیانی بخوان و گر زین قسم کان بجای مضاف الیه عیان مثلاً خوان تو برگ انبه و نار</p>		<p>اسم جای مضاف الیه شمر متعلق نباشد ای بهم شعر حافظ که میشود اظهر که پس یک مضاف دان و دم واقع آیند بیگان ایجان شد نظیرش عیان درین گفته</p>	
<p>بیان اضافت استعاره</p>			
<p>استعاره اضافت است عیان پس چنین کسر را بخاص عام استعاره بنام و هم تشبیه حذف کرده اگر تشبیه به</p>		<p>اندرین حال چون کند جهان استعاره اضافت آمد نام تشبیه است آیت بر تشبیه لازم اش را سوختن است</p>	

بیان اضافت بیانی
کثرت بیانی
همیشه را
سوختن زیادت و کم
در فضائی اضافت ای بهم

بیان اضافت بیانی مجازی
هم مجازی بیانی است و گر
یعنی اسمیکه در حقیقت بهم
آن در اید مثال او بنگر
هم بیانی بخوان و گر زین قسم
کان بجای مضاف الیه عیان
مثلاً خوان تو برگ انبه و نار

بیان اضافت استعاره
استعاره اضافت است عیان
پس چنین کسر را بخاص عام
استعاره بنام و هم تشبیه
حذف کرده اگر تشبیه به
لازم اش را سوختن است

بن شد علامه

زان کی آمدست اسٹانے
وان تو زوید بقائم مثال
سربناے مَر کیش گویند
اھ عشر خوان دگر فی الذکر
نیز مَر جی عیان شدہ ترکیب
مہم خانے و نیز تعلیمی
وان نظیرش غلام زید عالم
ستید بیست خوان توصوفی

پیمان حقوق ایجاب
آزاد شدن حروف از ایجاب
سم

استعاره شد از بیان به شبیه

این مجتهد را می گفتند در باب
 علم و ادب
 این مجتهد در وقت جوانی
 در درس آیت الله
 مشغول بود

نکرده اسم نامعین هست
معرفه را بدان معین اسم
اولین مضمونست چون تن و ما
همچنین زید و قمر و بکر و دگر

[illegible]

بیان حروف و الفاظ از آنکه بنام مصنف کلام است

بیان حروف و الفاظ از آنکه بنام مصنف کلام است

تثوی سن تصنیف
سید الطاف حسین
مستحصل الطاف

وان حروفیکه بر حسن کلام الف زایدست در گفتار در زلوکست کاف شخیصش یا و پنج و فراوان هم آرد اندر آن و بر و سه و هر آن نزد خود نیز زاید اند حروف حالی اسی پیشش خروش	زاید آید اسی خسته مراد تا با است همچنین پیدا مجموعه غین در گیاغ بکش مرو و راندرو در آن پندار می بوی یا و فون فرد و یکان همه جا در کلام کن تو و قوف از بیم علم خود میا در جوش
---	--

بیان انواع لغات من تصنیف و

مجمع جسن و ناز عشوه نزاو فا علا تن مفاعلن فعلن نوعهای لغت رسن بشنو پس مولد چ صفتدع و حاجن	قطعه رنگ جان عالم ایجاد کن جو خفیف دل رشاد اولا اصلی ستا همچو عا بار تشخین تلجن اسی اوشار
--	--

۳۵
خلف و شارگ مصنف
نسخه از امضای تالیف
والدم اسم او جواد
به تخلص عقیل صاف سبط
در سن شاعر غایب و ۱۱ ن
مثل او نیست از این دوران
از کلامش باره گویم
از این بیان تصدیق است
از آنکه این کلام است
از تصور این کلام است
عقل کل و صفات و صفات
عقل از دلالت
صفتش را از دل غایب

کتاب از سید محمد باقر صاحب کربلا صافی علی حقان میرزا در وصف و تفسیر دود

کود اطفال باقی نارس است
چون با فکر در عالم غیبر
دفعه گفت یافت این معنی
که زنی هست بی ز کبر
قطعه تارخ از تاریخ کما
فکر عالی پیدا بودی

احمد صاحب کربلا
چون غیبی شاعر و شفیق عالم نزار
چون غیبی معانی را به نظم نمود
که در این کتاب از سید محمد باقر صاحب کربلا
که در این کتاب از سید محمد باقر صاحب کربلا

بلکه نظم و لالت و صفی
از معانی و هم بیان و طب
از ریاضی که علم هست برق
هست آگاه اوستا و من
بقی شاعری دی اوستا و
اولاد یک کتاب چار عرق
از غزلها و گر قصاید آن
از نیم علم خود پی فصحا
همچنان به بسملک نظم کشید
شهره جلوه اش بکسان رفت
قلم در نشان او بعد سن
که نشود از مناظره مشهور
بعد این جمله تصانیف آن
که چون لای بعرضه ترکیب
گشت در هفت روزم و کاست
نام این نسخه معدن الکرب
معدن لولوی معانی هست

دارد از علم او بنام علم
بیر از صرف و نحو آن صاحب
بزر و هنر و توانی و منطق
که عقل است در جهان روشن
به از کس نیافتم در یاد
کرد تا لیف در علوم ادبی
کرد در مرتب بعده دیوان
گوهر نسخه تحفه الشعرا
که برین قطره و سن ز شرم چکید
بلکه از منبر تا خراسان رفت
کرد و تحریر نسخه و لکش
شعر هم باو شد دست ظهور
باز اسب قلم ز علم و بیان
بجذابی مسوره ترکیب
نی و رین کذب هست بلکه این را
اوستا و نهاده است عجیب
مخزن در خوش بیانی ست

کتاب معدن الکرب صاحب کربلا
توسلین در مطالع کمالی خاتون از
اسی خیال بین یافت بی از
معدن الکرب صاحب کربلا

بیان حرفت تائیس

الف ساکن است از تائیسین
که بیشتین خیل او سقا نین
مستعین شاکت عین
دین به حاصل لغات آرنه

بیان حرفت وکیل

وسط است بین دهم و نهم
نشین عاشق تلبه خیل وکیل
اختلاف دلیل واجب و دان
یک تکرار است بیک بیان
بیش بهشت گشت وکیل

این بیان صاف شد از قول غزل

بیان حرفت روف

مفرد و زاید
بدون هم است روف ای اندم
مفرد و هم مرکب است بهیم
پس از مفرد حرف علت خوان

در سالات شد چنین از کسا
ساکن آید همیشه قبل است
به چنین وصف دان تو بود و نیست
مفرد همیشه معون است
مثلاً ناز و بود و غیره
در وانی بشاعران مسلک
نشود اختلاف روف بودا

بسم الله الرحمن الرحيم

واجب حمد خالق عالم بعد ازین شرح قافیه سازم چند اشعار طبع زاو عقیل نام این مجمع القوافی هست مسقط الراس من بود و تلمهر	لایق لغت حمد اکرم سپهر شاعری به نظم علم و در بیان قوافی اند و لیل که هر خانه گوی کافی هست که بشهر کمان شود انظر
--	---

بیان قافیه یعنی حرف رومی

قافیه را در اصل شد یک حرف نام شد اصل حرف دان تو رومی خوان تو تا تیس مروق و قید خیل وصل دهم تا ره خروج و مزید	هشت آنرا تیغ دان تو شکست کاخر لفظ مفرد است جمله جمله پیش روی شدند دلیل بعد حرف روی شد پیوسته
---	---

از زمان دانا
صاف قبول میشود
بزرگتر شود
افزون حال خوان بدو است
روغن زانده بوقت قبل رو
خان همیشه که شد چنین مرد
دان تو نگار روغن زانده
محبب اندر قوافی ای دانا
بیان حرف قید در

۳۴
 پیدای حرف آمدست قبل از تو
 سخن ادبیکه بخوان تو سبب
 بهم بیان آردی و قید هم
 بهم صرف دیگری اظهر
 مفاظ تو را و آوایا
 آواز را و آوایا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بیان حرکت قبل و بعد
 در قوتی بدان قوای صادر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر

بیان حرکت خروج و مزید و نایره

و آن است که حرکت است حرف بعد از و سیم و اصل از خروج سیم تو بد فتنین بدان گشت درگزیش با مزید است نایره بی غش از خروج است سیم یا و اصل است از و اصل دان قوای سر و سیم شد از مزید ای و گشت در قوای رعایت نکند	بشکلا دان گزیدیش بی فصل لفظ مفرد گزید را میخوان پس مزیدی خروج بعد چه خوش درگزیدیش که گشت با نیش از مزید است شین گیرید اصل از خروج است یا بخوان اظم شین تو از نایره بدان بغش از چنین چار حرف لابد و
---	---

بیان حرکت قبل و بعد
 در قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر

بیان حرکت قبل و بعد

حرکت آمده چو قبل رو حرکت اختلاف قبل رو در قوای که شد رتوی تنها	گشت توجیه نام ان محب نشود گاه در سخته محب دان از توجیه این سخن پیدا
--	---

بیان حرکت وف و قید

نشود اختلاف در اشباع
 در جبهه از قول ابیوان شاع
 در جبهه از قول ابیوان شاع
 در جبهه از قول ابیوان شاع
 در جبهه از قول ابیوان شاع
 در جبهه از قول ابیوان شاع
 در جبهه از قول ابیوان شاع
 در جبهه از قول ابیوان شاع

بیان حرکت قبل و بعد
 در قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر
 از قوتی که می شود و با جبر

خوان از عیب قافیه
 خوان از عیب قافیه
 خوان از عیب قافیه
 خوان از عیب قافیه

بدل از عیب قافیه
 بدو در دور جنت است
 بدو در دور جنت است
 بدو در دور جنت است

بدل از عیب قافیه
 بدو در دور جنت است
 بدو در دور جنت است
 بدو در دور جنت است

حرکت هم سکون بدان برو
 گفت حافظ به شعر تا به کجا
 نیز ساکن تقدی است در اصل
 حرکت در سیکه سکون دیگر
 از عیوب آمده مگر منقول
 که ز پروانه شد مثال جلی
 گفتم اینجا به قافیه اسع
 شد از تقسیم لفظی آن سبک
 یک پی قافیه کنند او ا
 و قفا دست این مثال ضیف
 هر دو کجا کین که گشت دست
 در سگی تشنه یافت وان تو تغییر
 متضمن بصیرع اخر سکا
 همچنین قافیه بعیب قرین
 نه بسویم گوی دست نظر
 آید و زنه مانم ای هر
 وقف باشد بدومی صلح

مثلاً شد غلو بخوان تو سبک
 مثلاً آمده حشر آب کجا
 متحرک شود چو حرف وصل
 لیک در مصرعین این سبک
 بدو قسم آمده عیان معمول
 خوان از معمول یک بر یک
 لیک پروانه را بد و معنی
 خوان تو تحلیلی آن دیگر
 بدو قسم کنند لفظ را
 حصه دیگر شود برای ردیف
 با خادست یک باشد جیت
 در میانش نیافت گشت خیر
 آخرین لفظ مصرعی او سکا
 که شود نام او شود تضمین
 مثل جانم فدای اوست گ
 هم بلب جانم آمد است اگر
 کلمه کو بقافیه کشد شاع

بدل از عیب قافیه
 بدو در دور جنت است
 بدو در دور جنت است
 بدو در دور جنت است

یکی واجب رعایت و توجه
 با شنیدن قول مستقر دان
 حرفی از حسر قنای قافیه دان
 از نیم حرف قافیه
 میشود در کلام اهل علوم

هست آیت که شد حلقه ای شاکان قافیه بدان غسقی مثل گرد آب و هم گلاب در در قوافی همین شده صحت هم که با گلو شد دست علم	فان درخشان و نیز تابان را گر ز اوید شود بیک منی خوان تو آیت که با سخته اظهر هست تنوین بخوان بسته حالت بی چنین قافیه شمار معاً
---	---

بیان سه قوافی

هم روی جز عروضیان ساکن مترادف شد دست قافیه مان حرفی آید وقوع هم چون کن متحرک دو بین و دو ساکن متدارک بنام گشت پسند واقع آیند بیگمان بی کن همچنین آمدست مشک فتن گرمیان دو ساکن آمد و این فقط شد شعر تازی بام	باشد اینجا چه تیر و شیر عیان متحرک با گرد و ساکن متواتر چه اختران بی کن گر بیایند پارخا یا نهند متحرک سه گرد و ساکن شراب بخوان چه غنچه و هن متحرک چهار دان اینجا مکار و ساکن تو آبر انام
---	---

بیان اولی مستقل
 و غیر مستقل

۴۲

همد که نینب باشد
 مستقل آن ردیف خوانجید
 سابقا ده شد اب باب مر
 تا سروری شود نیاب مر
 قافیه خوان نشاب و تاب باب مر

دان ردیف بود به عیان
 یکبار متشکل بود به عیان
 حال من جویید که نشاء
 در مصرعین ای و نا
 خوان قوافی و احیان کما رش
 شغریانند آن بی عشق

قطعه تازیانه
بین صاف و بد



تعالی

متغیر اگر معنی هست

صاف گنجایشی تراپیوست

بیان حاجب

بین دو قافیه شود ظاهر
حاجب آنرا بخوان بهر دستور
باسیران بلند داری رخت
لفظ داری مبرعین نگر
نیز لفظیکه قبل قافیه دان
دارم از فرقت تو یار غمی
قافیه شد و می غمی ایجان
ختم شد این رساله منموم

لفظ یک گر گمر تو ای ماهر
دان مثالش که میشود مذکور
چون ز گنجینه داری سخت
حاجب اندر دو قافیه اظهر
گر بنگر شود تو حاجب خوان
بنیت دل را قرار یار و یار
باز در مصرعین حاجب خوان
بطریق چاره معصوم

از عقبت است این دعا بخدا
کین شود مشهر بهر یک جا

تمام شد

قطعه تازیانه
نسخه بد

شماره نویسی

و اما این نسخه
دوم گفته او یار این مصرع
بی سال شمس

عقل
تمام این رساله عقل
نسخه بد

بعد قافیه چون از خیالهای لطیف
بنگم گفت عقبت این رساله
پای تالش عقبت را طوف
گفت تا غیب
که واه گویا منموم
۱۳۴۹

۳۴

از نتیجه طبع متین و ذهن مهین شاعر سر فرزا
 سید ممتاز حسین تخلص ممتاز خلف الرشید پیر
 سعید مصنف صوف

شد از عقل چو ممتاز ختم این نسخه	خیال سال تا مش گذشت خاطر
خرد بین از سر باد وز گوشت سال	رستم نمود عقل این رساله نادر

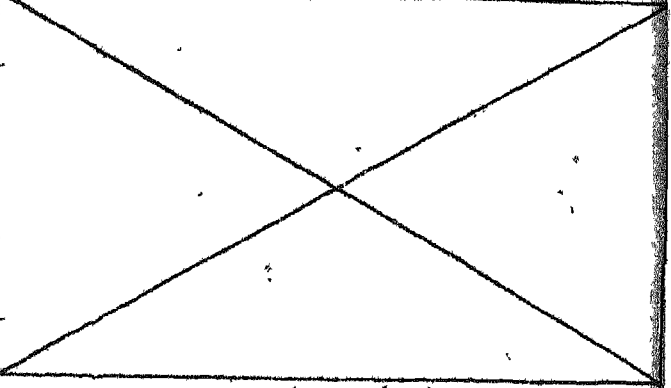
۱۳۶۹ هجری قمری

تمام شد

کتابخانه لال شاد

در بیان قدرت آن کیت
 مبدی این امور است دان
 سرور علیه صور پدید
 چه زاید و چه او باشد
 در تبارش او باشد
 راست این شش و شش
 در تبارش او باشد
 در تبارش او باشد
 در تبارش او باشد

که در باب
 خوش قدریکه
 ناقص العقل
 مکرر جمله
 عقل بخوبی
 منقطع کرد اصل او تصدیق



بسم الله الرحمن الرحیم

<p>صافی لا مثل که کرد عجیب کرد کاریکه نه علل مبتکر مبدی کند عناصر و ارکان واد افلاک را طبعی جسم نه و عایم نبود هفت سما گرچه شعبه متعلق باشند پس چه شعبه مطلقا به فن آن تصور که در رسم بنگر</p>	<p>استقامت را بهم تر کیب ز چهار آتش و سر و صور آفریدست مختلف حیوان سه موالید را بدیدگرم هست سببه متعلقه ز خدا لیکن آن جوهر این عرض به سپند که ز خندند بودنش روشن اره یولی کند چه خوش پیکر</p>
---	--

در نیمه عین و فضل و شرف
 در بیان نام از لقود و دم
 که هم در حدوث او به قدم
 اهل حکمت درین بگویند حیران
 بخیال و قیاس و دهم و مکان
 لیکن از عباد امور و مکان
 که در او واجب است بی امکان
 که در او واجب است بی امکان

بنازک و کمال
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک
 غنی ادراک

مستطرازا من شود از غل
شماره ای که در این کتاب
نویسندگان بهرین
شد بیکی کرده است و یک
چایب عربی از جهان بینک

زنده بود یک
 شایگان فانی بدان
 گوشت زنده بود
 زنده بود یک
 شایگان فانی بدان
 گوشت زنده بود

شکم بدان تو تحتانی
 یک خواجهر به محزون اسرار
 معنی اش بیکان مرا بنما
 آلودگی دیگر بخوان آخوئی
 یابی نسبت شده به عرب
 وقت نسبت اعاده محذوف
 تو محذوف و او را پندار
 حین رشتن و جمیع دهند
 خوان تو بفتح لفظ اخوان را
 در غایت است و یک شفت عیا
 دان تو اخوان که جمع آخ شد
 چار عنصر بدانش است در آن
 دان تو با کسر لفظ اخوت را
 شد شد و اخوت بدو ضم
 خوان تو اریطای شبانگان مرد
 دان و دشمن و نیز تابان را
 خوان تو اریطای که شد خنی اظهر

گشت مقرون باو که شد ازنی
 بسکون کرد تا نمیش اظهار
 گفت موسی بهین سخن بخدا
 که ز اسماء بسته شد به جله
 در عجم شد عکس آن عجب
 اندرین لفظا شده بو قوف
 یک ماقبل او به فقه شمای
 نزد جمهور رشتن عین است
 معنی اش دو برابر است
 خوان تو با کسر جمع شد اخوان
 هست در اصل آخو آخ بسند
 دان تو با کسر جمع خان اخوان
 معنی اش خوان برادران هر جا
 معنی اش دان برادرانی هر دم
 بدو قسم آمده خطی و جله
 هست اریطای که شد جله بخا
 مثل گرداب و هم گلاب شمر

گشت مقرون باو که شد ازنی
 بسکون کرد تا نمیش اظهار
 گفت موسی بهین سخن بخدا
 که ز اسماء بسته شد به جله
 در عجم شد عکس آن عجب
 اندرین لفظا شده بو قوف
 یک ماقبل او به فقه شمای
 نزد جمهور رشتن عین است
 معنی اش دو برابر است
 خوان تو با کسر جمع شد اخوان
 هست در اصل آخو آخ بسند
 دان تو با کسر جمع خان اخوان
 معنی اش خوان برادران هر جا
 معنی اش دان برادرانی هر دم
 بدو قسم آمده خطی و جله
 هست اریطای که شد جله بخا
 مثل گرداب و هم گلاب شمر

معنی اش دان برادرانی هر دم
 بدو قسم آمده خطی و جله
 هست اریطای که شد جله بخا
 مثل گرداب و هم گلاب شمر

معنی اش دان برادرانی هر دم
 بدو قسم آمده خطی و جله
 هست اریطای که شد جله بخا
 مثل گرداب و هم گلاب شمر

پس اجنبه بمنے چنات
ورفت معنی جنبین پشاور
راہ موقوف آرد اسے باصرف
حرف ا ف ت لیم اولین کسور
ہست بافتح دیدہ ام الماس
حرف تعریف راہ ماس بدان
شد ا ر ا ضی امانی ای شیا
نبا شد غلط درین کلمات
از بجز اندر لغات خوان علیست
جای از بجز نہ ہر زبان گفتن
ا و د ا ت ست جمع خوان کرات
معنیست حرف ہم بود شبیہ
ا و ستاؤ ست ہمدگر استاؤ
روشن عدل و طرز داد اینست
کہ جزاؤ دوزیام استاؤی
وان تو بالمد یگان آزار
ہم تو بالمد باز آؤ ز خوان

هستند از بعضی مهندسان اثبات
 در شکم بجهت نمره اندر گوشت
 هم به تقطیع از دست زایه حرف
 از زمین حصه پختن معصور
 منقش نام گوهری به قیاس
 کله جزو خواند فارسیان
 هم آسان می پختن شمار
 خواند نوشته هم چنین اثبات
 که بخاطر نگار آتش است
 بر زبان آمدن بدان سخن
 بهر تحصیل چیزی آله بذات
 نیز لفظیکه دال بر تشبیه
 در کلام ظهوری است بیاو
 همه شاکر داور است این است
 کوس شاهی بنام استادی
 ماه روی به بند چیت شمار
 فارسی ماه پوس سندی دان

[illegible]

فزان
 محبته را در دنیا بود
 شرف و غیاث غنیمت
 هر چند که در دنیا بود
 فزان تو سر گذر فیض
 بهیض اسمی که در دنیا
 که بود اسم و الدنیا

از دین او عیش و شرب پارس
اسم او را که بخت ترا نخواست
بجز ذال خواندین که فغان بود
معه ذال هم درین آرد
میضیق آتشین است

[illegible]

نام ماه دوم بفرس پسند
 یک کسر اضافت است اینجا
 هم و جومات را بکن اثبات
 ضد اوزان جمع استقصا و
 حال اما لها چنین اینجا
 که شده حصر بر سماع بکار
 نزد اکثر همان سخن عاید
 بگیان و رجا و بهیجا
 یافته لا و ان بشرط الا
 خود به تفصیل فضیلت بگر
 بعد اولی تو تر بدان است
 نزد اکثر همان سخن عاید
 که بجای شریف اشرف است
 هم مشتایح و بجای شیخ جلی
 معنیش مشهور سخن ره گم
 که تو خوانی معربیت و فوج
 در صرح و غیاث گشت و دست

اروا آمد به معنی باشد
 یا بشباع کسر شد پیدا
 خوان امورات و دیگر احکامات
 باز آشکار که وقایع با
 همچنین وان حطوطیا پیدا
 جمع را جمع بس مکن زمینار
 نزد بعضی آمد است با زائد
 نه به نفی است وان پس الا
 زانکه الا مرکب از ان و لا
 جای افضل گو تو افضل تر
 همچنین آمد است او کی تر
 بعضی گویند تر بود زاید
 جمع هم کی برای یک صفت
 همچنین اولیا بجای ولی
 معجمه سین بضم و در آخر قسیم
 اندرین سین مطلقه مفتوح
 شد عرب مگر بکسر صفت

معنی او است و نامی فرزند
 خوان به منظور الف غلط افون
 داد و مدوله هم در دست بجا
 معنی او است و نامی فرزند
 خوان به منظور الف غلط افون
 داد و مدوله هم در دست بجا

معنی او است و نامی فرزند
 خوان به منظور الف غلط افون
 داد و مدوله هم در دست بجا
 معنی او است و نامی فرزند
 خوان به منظور الف غلط افون
 داد و مدوله هم در دست بجا

معنی او است و نامی فرزند
 خوان به منظور الف غلط افون
 داد و مدوله هم در دست بجا
 معنی او است و نامی فرزند
 خوان به منظور الف غلط افون
 داد و مدوله هم در دست بجا

هم چنین فک از ورق دیگر
 هم بنام اینوست فک عیان
 از لیس ویم و دشمن قائل
 از سر و صباست فک رواج
 هر چه آمد معنی صاحب
 کلماتیکه آخرش تا شد
 فک جایز شد از چنین کلمات
 یکه چای مصاف المیه ضمیر
 جاده حرف لیک قبل مضاف
 باز دو اسم شد مرکب اسم
 بعض گویند که را بوقوت
 بعض گویند ابتدا و خبر
 در خبر رابطه ضرور بود
 بانسان خطاب و هم غائب
 واحد و جمع هر دو را بنگر
 گریه موصوف شرح وضع و حال
 الف و لام را به تقلید

در نزد این چنین بود اتم
 هم زاینده که با قاعلی انون
 در برو عاشق و پسر ایدل
 فی قیاسی سماعی ای سرماج
 شد از ان فک نیز ای صائب
 یکه فو قاعیه هویدا شد
 لیک در چند جا شده اثبات
 واقع آمد تو فک لا بد گیر
 گرشود فک وان زوجه صاف
 مثل مرغابی آمده زین قسم
 فک گردن بعض از موصوف
 هم چنین قول را گویند بگر
 هست و دیگر شد است خوانند
 تنکلم ضمیر اسے صائب
 زین علامات شنید که به خبر
 صفقتش حال ان شود و حال
 بر سر لفظ فارس آوردن

هم چنین فک از ورق دیگر
 هم بنام اینوست فک عیان
 از لیس ویم و دشمن قائل
 از سر و صباست فک رواج
 هر چه آمد معنی صاحب
 کلماتیکه آخرش تا شد
 فک جایز شد از چنین کلمات
 یکه چای مصاف المیه ضمیر
 جاده حرف لیک قبل مضاف
 باز دو اسم شد مرکب اسم
 بعض گویند که را بوقوت
 بعض گویند ابتدا و خبر
 در خبر رابطه ضرور بود
 بانسان خطاب و هم غائب
 واحد و جمع هر دو را بنگر
 گریه موصوف شرح وضع و حال
 الف و لام را به تقلید

در کلام سخنوران و قوت
 زار نادی و طاهر خط
 خوان بود از دو حامی ای هم
 چای اسپان بگر خط طبع
 معینش کوس مشتاق عین است
 از بشارت شد ابشار است
 زین سبب گشت غیر مستعمل
 زین سبب گشت غیر مستعمل
 زین سبب گشت غیر مستعمل
 زین سبب گشت غیر مستعمل

سید و آل بجا ببینید که در
دال مضبوط در میان عیان
شدیدینه رواج پارسیان
همچو دال کلام ایلان

طریقتی عالم در آستان
 آواز سحر نسبت است
 منشی اش عالم آمده به بیان
 در خیالات مست و عم مبارک
 سیران الفناح نیز حکم
 خلاقان با نفیض بلبله ای هم
 شمع در کشف و تخب با هم

باب در شرح کتب
 باب در بیان کتب
 باب در بیان کتب
 باب در بیان کتب

نیز باضم طبعه ای غا قل
 قاف کسره ای همزه
 شیر درنده معیش و گیک
 یک در ترکی آدست امیر
 کسره در کاف فرس در بیگم
 همچنین خانم آمده از خان
 امرا لقب شده فی الحال
 معیش نیز خوان رئیس و امیر
 سیم از بر معنی تا نیش
 بیت معور مسجدی به خلک
 دان زیاقوت باز مرده هست
 خبری افتد اگر اراغها و
 قبل طوفان شده کعبه زمین
 از طایک زیارت آباد است
 بر مواج و هم مدارک را
 باشد آمد اصح زباشیدن
 دان بر خوردن ست بر خوردار

خوان کشت و عیاش شد مثال
 معنی اسن علم را شکافنده
 نیز بسیار علم خوان از بر
 خوان تو با کسر کاف فرس پذیر
 زن عمده بدان ز ترک کلم
 که به ترکی لقب شد ارشادان
 خوان تو خازا که هست افعال
 در عیاش اللغات ای و گیک
 در عیاش ست خوان بصدق پیش
 لیک بر چارم آسمان و یکج
 در مقابل به کعبه ای سرست
 اید او پس به نام کعبه بجا
 در عیاش ست این سخن تو بین
 پس ز معور همچنین باد هست
 کن نظر اندران همین پیدا
 شد مضارع بدان تو ای فرین
 بعد ماضی ز بهر فاعل آ

وقت غالب بطریق
 از سن آرد از ان تا
 پیدایش بجاک شود
 کسره اول بر فتح و ط
 وال ساکن درین کلام
 کسره اول بجاک

بنمود حاصل علوم پس
 کم اندو کوشش است
 کیم پدر و کائنات
 زای موقوف پارس ای
 تمام ملک ست در لغات
 ملک بالفتح و کسر لام
 غم یک شد یک کسرین
 یک یک یک یک یک یک

خوان تو با کسر کاف
 دان به تازی از در با
 است نام دهنده ای و انا
 بنویز و گوشت و چوب

وان توانا که در ان ای پند
منتهی است باج دایم و صبر و کجا
بوی خوش تر نخل را بر خوان
نمک صفت را در ان میدان
مجموعه است در لغز
که از طردن تو منی که

درین باب نیز معجمه عین
 در صراح است همچنین اظهار
 معنی است هم تمام کردن خوان
 اصل تشیع شد سبوع صحن
 خوان تو در آخر خفیف سبب
 لیکن اندر و دیگر است چنین
 جمع یقین بخوان تو یقینا ت
 در غیاث است معنی تقصیر
 بر تخفیف لفظ فارسیان
 که این نوع آمد از تفریس
 عا طعه و او شد به تار و پود
 دان تو سندی تار تار
 خوان تو مند فر به از کثرت
 چه تو شد به معنی طاقت
 شد بروند همچنین میدان
 شد مخفف هم از برودت بگر
 مدعایین بخفوان شبای

درین باب تشیع در عروض به عین
 در غیاث اللغات هم پسندار
 در غیاث اللغات گشت عیان
 که کشف اللغات ای پر فن
 شد زیاده الف زر کن طلب
 ممله عین و نیز معجمه شبن
 وزن او آمدست تحقیقات
 پس معین نمودن است به بین
 حذف یک با کنند خوان به بیان
 متعین به معنی است انیس
 وان تو ثمانا و اگر چه بانا زو و
 خوان تو سندی بود بانا را
 معنی نیز صاحب قوت
 معنی شد صاحب از صحت
 که بروز آبرو مخفف خوان
 پس ترکیب معنی به شمر
 شد بجای و عاهین در باب

درین باب تشیع در عروض به عین
 در غیاث اللغات هم پسندار
 در غیاث اللغات گشت عیان
 که کشف اللغات ای پر فن
 شد زیاده الف زر کن طلب
 ممله عین و نیز معجمه شبن
 وزن او آمدست تحقیقات
 پس معین نمودن است به بین
 حذف یک با کنند خوان به بیان
 متعین به معنی است انیس
 وان تو ثمانا و اگر چه بانا زو و
 خوان تو سندی بود بانا را
 معنی نیز صاحب قوت
 معنی شد صاحب از صحت
 که بروز آبرو مخفف خوان
 پس ترکیب معنی به شمر
 شد بجای و عاهین در باب

درین باب تشیع در عروض به عین
 در غیاث اللغات هم پسندار
 در غیاث اللغات گشت عیان
 که کشف اللغات ای پر فن
 شد زیاده الف زر کن طلب
 ممله عین و نیز معجمه شبن
 وزن او آمدست تحقیقات
 پس معین نمودن است به بین
 حذف یک با کنند خوان به بیان
 متعین به معنی است انیس
 وان تو ثمانا و اگر چه بانا زو و
 خوان تو سندی بود بانا را
 معنی نیز صاحب قوت
 معنی شد صاحب از صحت
 که بروز آبرو مخفف خوان
 پس ترکیب معنی به شمر
 شد بجای و عاهین در باب

که تا شایع بدین است
 هم برین صاحب غیاث به بین
 که شود نام او غیاث البدین
 یک با و بدین و نمودن مس
 خوان تا شایع که در بهار
 در غیاث است معنی بر خوان
 گفت با هم پیاده رفتن دان
 شد به نظام معنی به
 در غیاث اللغات هم پسندار
 شود از معنی بهشت از یک
 معنی خوان تو بانا کوک
 معنی در باب بین از عین
 هم در دوم و عین معنی
 هم در دوم و عین معنی
 معنی اندر و با هم معنی
 معنی با و در از معنی دان

لیکن از اقتضای وزن قیام
 جبهه بالفصح کثیر تا واسه
 نیز جبهه به منتخب واسه
 جمع از چاره چاره واسه
 خوان خوان خوان شده بالفهم
 جوق بالفهم بود و معروف است
 ترکی آمد بخوان بمصطلحات
 در بهار عجم نوشت چنین
 الف و نون نیز در جانان
 همچنین آمدست جاوید آن
 جسد بالفصح نیز شد بالفهم
 جحد انکار کردن است بجا
 از بهر آرد و اما له جسم
 جرم بالفهم گناه را تو بدان
 هست بالفصحین لفظ جسم
 پس ازین جا قول جرم پسند
 خوان تو جرم نام جسم جرم پند

به تلفظ ضرورت باشد تمام
 معنیش گشت فاش پیشانی
 بعد با گشت تار فوقانی
 خوان تو بالفصح و نیز گشتن با
 لیک بالفصح در بهار عجم
 سفیش دان گروه ترکی هست
 جوق بالفصح شد بکشف اثبات
 نیز در منتخب بمعرب بین
 سفیش جان در آداسه اخوان
 واو شد اندران یکسر عیان
 معنیش کوشش است طاقت
 نیز بالفصحین حطی
 از بهر دخت و مردخت آینه
 جرم بالفهم جسته و تن دان
 معنیش چاره و گریه بهرسم
 همچنین لابد است اسه بسیار
 هر و اندر وقت با حسا نه

۶۳

در بهار عجم واسه آب
 در خیابان چنین نفوذ و فتن
 که دران راه ساکن است علم
 جاس چو آب جراب است علم
 جاس بالفصح جراب لشت غلط
 هست جاس جراب لشت غلط
 لفظ تر کی خوان تو در بر میان
 لفظ جاوید به معنی سب و
 معنیش تر سب و سب
 جادوی اسم بیای نیست فتن
 معنیش سب و سب و سب
 جادو سب و سب و سب
 معنیش سب و سب و سب
 معنیش سب و سب و سب

وین تو بخاک که در سینه است هیچ
توان تو بخاک تو که در سینه است هیچ
نخستین شوخین بدان بخوار
گویند چون بپای فضل و پران
که بر پایی چو است
خوان کبر پران است در مخی
شده بالک
چو در پانی نشسته هیچ
ان

صحیح الفطام
مع الحامی الحیط

محمد باقر غلامی صحت خوان

47

۱۱
بدیست و دواعی هم قلیان
اصل قلیان بگو بود غلیان
قطر اس او در بر خوان
غلاست ای که خطه نوشیدن
بزرگ قلیان کشیدن ای که پرفین
لفظ حسب

صحت الفاظ مع بحیم فارسی

دان چنانچه بفتح هر دو جیم
خوان چنانچه بجای او به غلط
بای اوز که هست در جمله
متحرک صحیح با لاکن
لفظ هندی به صحت است چنان
جیم کسور لام شد مفتوح
وگر اندر نفایس ای اکمل
سرقلیان نفار سی ظاهر
لیک در انفس النفایس خوان
وان چنانچه به ترکی است صحیح
شد چنانچه به فتحین گنگ
بعض خوانند جیم را کسور
به معنی چمن شود مخصوص
لیکن اندر صدقه خاص مکان

نیز آواز معنیش تسلیم
لیک در شرح آرزو دست قلم
متحرک بخوان مکن ره کم
شده از بعض مہندیان ساکن
در نفاش نوشت امی ہد م
نیز مہندی چلیم شد بوضوح
ہر دو در فارسی ست مستعمل
ہر محقق ازین شود ماسم
بی سند فارسی چلم بی بیان
لیک در فارسی غلط بہ تصریح
فارسی باوران شود ا نظر
ترکی اندر غیاث شد بنظر
باغ و در باغ ہم مکان خصوص
کثرتا معنی چمن برخوان

خوان فقهین شب
مهر سحره نقیب
یکی با کتله آره لبه
ورقات خوب خدین به صحت
لیک پا لطف هم زیارت خون
بعض از شاعران ثلاثیایان
خداست ست همچنین حضرات
سکناست ست همچنین حرکات

در میان اندین مشهور است که در این
قوان تو باقی بماند و کلامی در حق
صدور را بدان قوانین
شدنی کو فسران بهیم بین
فغان تو عین که مفردش از عین
مندی خودی سرین یہ فی یکد
مندی خود را

[illegible]

در بار مجسم نوشت چسبیدن
 لیک در منتخب توان با لضم
 فقط حائل بجای حطی خوان
 شرط تاریخ حرف مکتوب است
 لیک اندر ورض شد محسوب
 خوان تو با لضمین شد حجات
 شد حمیات و نیز حمیات
 شد حمیات و غافل انواع
 انبساط القباض حمیات
 دان حطیه احاطه کرده مکان
 هم خطیره ست ای احاطه بخوان
 خوان تو عزیزیانی از حضرت
 که علی کرد چون سفره بین

هم بقا موس و در صراح برین
 که نوشت ست اندران اعلم
 سفیش مانع ست ای اخوان
 دان تو موقوف را که معیوب است
 حرف موقوف کو نه شد مکتوب
 ساکن آبسیم هم به فتح ثبات
 که شائی نمود تحقیقات
 وجه اجناس اربع الارباع
 عطس و جوع با صداع شباب
 معجزه خلا دران شدت عیان
 دغیات آمده ز قبرستان
 شد و عابای چند چون نعت
 به علی گفت انتخاب به فن

هم بقا موس و در صراح برین
 که نوشت ست اندران اعلم
 سفیش مانع ست ای اخوان
 دان تو موقوف را که معیوب است
 حرف موقوف کو نه شد مکتوب
 ساکن آبسیم هم به فتح ثبات
 که شائی نمود تحقیقات
 وجه اجناس اربع الارباع
 عطس و جوع با صداع شباب
 معجزه خلا دران شدت عیان
 دغیات آمده ز قبرستان
 شد و عابای چند چون نعت
 به علی گفت انتخاب به فن

هم بقا موس و در صراح برین
 که نوشت ست اندران اعلم
 سفیش مانع ست ای اخوان
 دان تو موقوف را که معیوب است
 حرف موقوف کو نه شد مکتوب
 ساکن آبسیم هم به فتح ثبات
 که شائی نمود تحقیقات
 وجه اجناس اربع الارباع
 عطس و جوع با صداع شباب
 معجزه خلا دران شدت عیان
 دغیات آمده ز قبرستان
 شد و عابای چند چون نعت
 به علی گفت انتخاب به فن

صحت الفاظ خارج شصت

خار مفتوح و کسر مناد و گر	نصر با کسر نام پیغمبر
هم به یک با بدان به صورت	برو یا خوان تو لفظ خاصیت

مثل نازی نمود جمع چون
 خدشه بالغ معنی اش به فرین
 نیز معنی شک مجازا خاص
 دان تو خطاب شد پدید آمد
 که بطار شنده ده اهل
 شومر خاله برادر باور
 همی خوان تو لفظ خاص را
 داوراید ای حسن روا
 در خداوندان تو معنی داده
 لبنت و صاحب است از ان
 زاید هم سبب خداوندی
 کذا و نه در پیوستی
 نه گرفته شده خوف
 قدر گرفته شدن کسوف
 نیست ای هم

در این دو هزار و هشتاد و پنج
 صاحب بر او که داشت نیست
 در این دو هزار و هشتاد و پنج
 صاحب بر او که داشت نیست

<p> صاحب کسور و نیز شد مفتوح شده گنجینه معنی اش هر جا صاحب زبده هم نمود عیان خواب چنبریکه دیده ابر که بسته نموده در لغات صحیح شده آزدگی خاطر مان معنی اس شرو خوش بغیر مک کسره خا دران غلط به بیان الف و نون شده بی نسبت نوعی از پوستین همین خندوا الف و نون به جز بفاعل وان خوان توبی واد هزاران هر دم معجمه خا و ممله را هم معنی اش قشر بنفیه مغسول هرگز معنی اش گیاه بخوان هم زلفادی و دگر ببطار ممله خا و معجمه را بین </p>	<p> خوان تو خمر صحرای شد به وضوح دان خمر که کبر خا پیدا به مضمون لفظ معوا هر ده استیاد برادر و خواهر جفغان جستن دست صبح خفگی معنیش مزاجا دان بگیان خوان مضمتین خشک خندان شده فحش عیان شد مرکب خزان ز خمره مثبت معنی مخمر خزین است اینجا نیز فاعل سماعی است خزان مخمر و صدکایان و هم خمر هم فارسی لفظ آمده خمر هم را به تخفیف هم در و بعقول مترادف بشاد گشت عیان ظاهر از تخمه مخون این گشتار لیکن این لفظ شده به بحر چنین </p>
--	---

ظاهر نام خواند
 خواند بر او که داشت نیست
 خواند بر او که داشت نیست
 خواند بر او که داشت نیست

۶۵
 است از کتب و دست
 هر یک از این
 صاحب کسور و نیز شد مفتوح
 شده گنجینه معنی اش هر جا
 صاحب زبده هم نمود عیان
 خواب چنبریکه دیده ابر
 که بسته نموده در لغات صحیح
 شده آزدگی خاطر مان
 معنی اس شرو خوش بغیر مک
 کسره خا دران غلط به بیان
 الف و نون شده بی نسبت
 نوعی از پوستین همین خندوا
 الف و نون به جز بفاعل وان
 خوان توبی واد هزاران هر دم
 معجمه خا و ممله را هم
 معنی اش قشر بنفیه مغسول
 هرگز معنی اش گیاه بخوان
 هم زلفادی و دگر ببطار
 ممله خا و معجمه را بین

در این دو هزار و هشتاد و پنج
 صاحب بر او که داشت نیست
 در این دو هزار و هشتاد و پنج
 صاحب بر او که داشت نیست

نوعی از خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب

خون تو با لفظ و در کتب
 و ریات است جمع آن ظاهر

معنی اش مثل آدمی پیدا
 هست صریح ازین معنی ما هر

صحت الفاظ مع الراء المهمله

شد صد چو تره به قلعه پسند
 ز بو با لفظ نام بیار
 رخصان نام نه با ترکیب
 زنگر ز خون به معنی صباغ
 معمله سپین شده به لفظ رسد
 جمع رازی بر کماست ای متاز
 رقیع با لفظ حصه چارم
 جمع مایی روایت شد بوضوح
 خون بوزن فاعیل است ظهور
 نوان است روغن چراغ فصیح
 روغن نذر در هم غلط بصورت
 نوان تو با لفظ رستم ای همای
 که پیش راوشن بدان بی سکه

هفت صد گز بلند میاژند
 شد ز بو در غلط بهشتاری
 هم رجب خون لفظین شکر
 زنگر ز است در غلط به چراغ
 معنی اش حصه آمده پسند
 معنی اش در لغات تیر انداز
 ربع با کسر ت که ناسن گم
 اولین ضمه تا نمیش میفتوح
 شد رسایل بهزه کسر
 شد غلط روغن سیاه صریح
 روغن کا و او ده صریح
 نیز با لفظ آمده رستم
 او رین گفت بیگمان رستم

نوعی از خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب

نوعی از خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب

نوعی از خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب
 خون تو با لفظ و در کتب

<p>فان رفوعه بنده خوان کلامه بنده خوان ز جزم بنده خوان بکلامه بنده خوان بکلامه بنده خوان</p>	<p>رضوی رالفه صا و بدان در رضا شد الف بو ابدل رحم با کسر و هم رحم را خوان خوان رجزه بحر نیز در شمار معنی روزگار در بر مان هم معنی نوکری به غسل - اصل او در عیاش روزه کار معنی روزه یعنی آنچه بود کار معنی کننده و صاحب یک در معنی زمانه اکشر نیز بی روزگار صاف همان رتق فوق آمده نفی علن</p>	<p>ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان</p>
<p>برضایای نسبت است عیان وقت نسبت بخوان قوای افضل خوشی و هم قرابت و زهدان عریان را مفاخرت پندار مدت و فرصت زمانه بدان روزگار آمد است مستعمل های نسبت کنون تو حذف شمار متعلق بر روز و ان به سنده نیز در روزگار برای صایب شد به معنی نوکری گستر خوان توبی شغل مزد و ایل لسان معنی اش خوان کشادن و ستن</p>	<p>رضوی رالفه صا و بدان در رضا شد الف بو ابدل رحم با کسر و هم رحم را خوان خوان رجزه بحر نیز در شمار معنی روزگار در بر مان هم معنی نوکری به غسل - اصل او در عیاش روزه کار معنی روزه یعنی آنچه بود کار معنی کننده و صاحب یک در معنی زمانه اکشر نیز بی روزگار صاف همان رتق فوق آمده نفی علن</p>	<p>ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان</p>
<p>صحت الفاط مع الراجحه</p>		
<p>پاره شب که جمع زلفه عام دان مجازا تو بر مشبد به کرو اهل لسان با صنی و حال</p>	<p>زلف و اصل شد زلفه لام پس طلاق مشبه آمد به یک با لام ساکن استعمال</p>	<p>ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان ازین کلامه بنده خوان</p>
<p>صحت الفاط مع الراجحه</p>		

در سلامت خیال بسیار
عظمی یابین خلاصی خوان
باز فزاینی آمدست چنان
بعض گویند آتش کلمات
و گویند مصدر است
یا بگویند و

مجلس شورای اسلامی

پس مسلم به معنی اس معقول
نیز بالفح ایک با قدرت
معنی برویک شد ای اخوان
معنی اس جد و کوشش است
نیز از منتخب نوشتن خوان
نیز بالکسر پوشش است علن
شعراست در مقابل گور
معنی اس سر بلند و ممتاز است
سین مضموم صحتاً به سوال
شده مشهور معنی اس دریاب
یکی از اولیا لقب شد ا. حنی
که سر نام شد ریشخ و لے
سیو و اصل او بدین عنوان
شده از عام بازی در یا
معنی اس سال و عمرندان دید
هست مفتوح او سطش در فن
وزن مشهور شد بلا وقت

توضیح در بیان این کتاب
 این کتاب در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان

خوان تو سبزی فروش ایله پیا دان سوانه شد از سواد بجا لفظ ساچق برکی ست فرو آتیه بسوچه ناکه دران میفرستند از سوی واماو	غلط آید بجای بنگ فروش بدل لغات بدل و نسبت ها فارسی هم یک شد کسور شد ز شرنی ای بلند مکان شاد در خانه عروس بیاد
---	---

صحت الفاط مع شین معجمه با فوید

خوان تو شکک بکشین لام شد بد و فتحه جمع شتاب در عیاش آمده چنین به بیان هر سه حرف سخت از شتلم معنی اش شد تقدی ای واما شبکه را بنخوان تبه فحات باده که در لفظ شین خوان خوان تو با فختین لفظ شک کسر قبل شین مصدر خوان یک مفتوح گفت خاقانی	صوت سرداون تفنگ تمام هم شد و لضم شد شتاب نیز در متخف تنگه شیان صاف مضموم خوان کن رگم در عیاش اللغات خوان پیدا دادم صیاد معنی اش اثبات که غلط قافیه با نیه دان شد به تشدید کاف هم اظهر همه جاد در سایل ست عیان هم نظامی نجات لائانی
--	---

توضیح در بیان این کتاب
 این کتاب در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان

در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان

در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان

توضیح در بیان این کتاب
 این کتاب در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان
 در بیان لغات و معانی و در بیان

کسور هم موصده با
 شین مفتوح هم بکشف علن
 خوان شب خون و نیز شجون صفا
 خار مضموم و نیز شد کسور
 ضمه شین و فتح میم شمر
 سعدی آورده است کفلا شمر
 جمع شیخ آمده بکسر شوش
 سمر با کسر آنکه بروی لعن
 هست بالفحتمین لفظ شعب

زوده مفتوح هم تلفظ ها
 شده پوشیدگی بکشف هم
 معنی اش پونه و ان هندی صا
 یار موصوله یا که بعدش دان
 چون به من شد مضاف بگذاری
 جنبه جو کینه جو صم ایدل
 معنی اش سمع نیز بوئیدن
 قول اقوی مگر به فتح شمار
 صاحب کشف که وصف بیان
 معنی اش خوان مگر به بوئیدن
 هر دو اندر رواج ای و صاف
 خوان به شاخل که در لغت مذکور
 در شیدی نوشت ای همسر
 در گلستان به بین مقابل بر د
 خوان تو این را بقاعده زرسوخ
 هر کی میکند ز روی طعن
 نیز با فتح در لغات طلب

شین کسور هم موصده با
 معنی اش شد نظیر هم بالضم
 شبه از فحتمین ای صاف
 قبل شوش هست انصو و عیا
 لیک و قتیکه غابش آری
 همچنین ترک و طاق و قاع
 خوان شین بفتح گشت علن
 لیک با کسر تین خوان به دار
 سمع معنی بکسر تین عیان
 شین مفتوح هم بکشف علن
 خوان شب خون و نیز شجون صفا
 خار مضموم و نیز شد کسور
 ضمه شین و فتح میم شمر
 سعدی آورده است کفلا شمر
 جمع شیخ آمده بکسر شوش
 سمر با کسر آنکه بروی لعن
 هست بالفحتمین لفظ شعب

کسور هم موصده با
 شین مفتوح هم بکشف علن
 خوان شب خون و نیز شجون صفا
 خار مضموم و نیز شد کسور
 ضمه شین و فتح میم شمر
 سعدی آورده است کفلا شمر
 جمع شیخ آمده بکسر شوش
 سمر با کسر آنکه بروی لعن
 هست بالفحتمین لفظ شعب

کسور هم موصده با
 شین مفتوح هم بکشف علن
 خوان شب خون و نیز شجون صفا
 خار مضموم و نیز شد کسور
 ضمه شین و فتح میم شمر
 سعدی آورده است کفلا شمر
 جمع شیخ آمده بکسر شوش
 سمر با کسر آنکه بروی لعن
 هست بالفحتمین لفظ شعب

صاحب کشف

یکی با فتح هم در استعمال
 معنی آن گونه و کلام به حق
 در لغت شده و کلام به حق
 فقه و فایده در دست ایستاد
 لیکن اندر غایت هم بنابر
 موج دیدار گاه چند
 ششدهم به خوان

حق تعالی با فتح ناتوانی عقل لیک در کشف شد به فتح و ضم ضمیر آن شد اصح ضمیر آن دان معنی آن شکوفه شد پیدا ضلع بالکسر نیز فتح لام ضیق بالکسر تنگی ای دانا	ناتوانی تن بضم از نقل معنی اش سست و ناتوانی هم در لغت آمده غلط ایجان و صراح ست نوع از گلهها معنی اش استخوان پهلوی عام تنگ ضیق به فتح شد پیدا
--	---

صحت الفاظ طایر جمله نو

طبقات است جمع از طبقه هست باضتین لفظ طوق خوان تو مشق لام در طلبا خوان بفتح و کسر و هم باضم معنیش حانه بلند عیان خوان تو باضم طایر نیست شد طبیعت بفتح طایر پیدا طیران شد به فتحین علن سخت پرنده معنی طیار	در لغت آمده به سه فتحه هم برین وزن مفرد است مشق طار مضموم آمده اینجا مملکه که هست در طار م در سراج و مویک و بر آن بین تو بین یا ست در صحت کسر بر خوان موصوفه اینجا معنی اش شد بریدن ای پرن اصطلاحاً به مستعد پندار
--	--

یکی با فتح هم در استعمال
 معنی آن گونه و کلام به حق
 در لغت شده و کلام به حق
 فقه و فایده در دست ایستاد
 لیکن اندر غایت هم بنابر
 موج دیدار گاه چند
 ششدهم به خوان

۵۸
 نیست به فتحین خوان
 لیک با فتح و لغت
 هم در شمار شاعران است
 طوی باضم و او معروف است
 نیز چهل دوازده یا بیست
 و آن یکی عروس شادی را
 و آن یکی که در
 و آن یکی که در

صحت الفاظ طایر جمله نو
 طبقات است جمع از طبقه
 هست باضتین لفظ طوق
 خوان تو مشق لام در طلبا
 خوان بفتح و کسر و هم باضم
 معنیش حانه بلند عیان
 خوان تو باضم طایر نیست
 شد طبیعت بفتح طایر پیدا
 طیران شد به فتحین علن
 سخت پرنده معنی طیار

نیت از عبادت و عبادت از نیت
 نیت از عبادت و عبادت از نیت
 نیت از عبادت و عبادت از نیت

عمرزادان ز عا مَرَّة
 هم ز اسباب منع صرف بخوان
 وان تو اسمیکه غیر منصرفست
 موضع البحر خوان تو مفتوح جا
 عمر اندوت عدل و علم
 هست باقیمین لفظ عدل
 معنی اش نیز خوان تو برگشتن
 معنی فاعل آمدست عدل
 معنی عصبه آمده سیدان
 عرس بالضم نیز شد بدو چشم
 نیز مجلس شد از طعام که آن
 تار علامه ای سخن سخنجان
 یار سخنان ز عکافعی
 عقلا هم برین صفت عکاف
 شد به فتح بیکان عرصات
 جمع فعلته بدان که شد فعالیت
 عرفات ست معنی اش ز خوان

عدل تقدیری اندرو به سخن
 که شده نیک تو عدل بدان
 که اندران دو سبب شوند بدست
 ابد بیکان که شد روشن
 در بر اسم اسم و نیز عجب
 جمع عا کول که شد بصری
 هم بدان در گذشتن است فن
 هم برابر بدان به قول عقل
 نه درنگ آمد است معنی آن
 شد طعام عرس و قسیمی
 بعد سالی شود محال
 ازین کثرت مبالغه و آن
 همچنین دان که شد تو فحاشی
 ضمه اول به فتح ثانی و ا
 معنی اش دست حشر و انبات
 خوان تحریک هم برین عرصات
 حاجیان را مقام استادان

جمع را از جمع
 عقیب بفتح و لغات
 وان عکاکه کثرت
 نیز باقیمین لفظ عکاف
 معنی اش یابدان لغات
 عین کس و خوان بلفظ عیال

از اول معنی اش بخوان
 هم علیا به فتنه اعمال
 بای نسبت جمع از اعمال
 جمع علت عمل شده دریا
 است بافتح او سطرش
 بخوان از اول

عین کس و خوان به افطار عذار
 معنی اش شمر شده رخسار
 توان تو زو از وضایان بقول
 فعله عین را سقوط از بوی
 نماندن غلط اگر دانی
 نماندن غلط اگر دانی
 نماندن غلط اگر دانی

منی اش بیستی شایان
 عینی بالغ یعنی این
 شدن او این سخن بیرون
 عشاق هم بدان شیرین دل
 ای که کجی به شایان
 لفظ شد شایان
 در دین این پیدا
 دریات اللغات از ده رابعان
 در این خسته

صحت الفاظ عین مجملہ

مکتب افغانیہ

از غرائب عوالمات غریب
 و هم اندر لغات از کثرت
 یک بالفتح غالب آورده
 غنچه باجم تازی است و نظر
 غنچه باجم فارسی هم خوان
 خوان جوهر یک همچنان غنچه است
 شده باضم مثل - بخوان از
 لری معنی شکور و علی را گیر

شدن سخن به فتح غار خون
 سرفرازان بفتح غار
 فصل اول در فتح غار
 اقصای چین و گرجستان
 شد فرستاد صحب بر انگ
 در وقت بخت است لایزال
 حرف ثالث به فتح در شهر زند
 بجای شهر به جلی به صحت و
 خامه فرید بگر به استمال
 ایش معنی قوی ز سلویش
 کار کسور و فتح کاف و ک
 و ک با کسر و نیز با فتح است
 و آن فرو و و فرو و کسر فا
 خوان و نزع را به فتح عیان
 یک با جزع شد فرزع اکثر
 معنی خزع ناشکیبائی
 شد مغرب بیاری ای سرود

معنی این کتی است صاف عیان
 از کلام غنی کشیده
 فقر را به فتح قاف بخوان
 اولین صنف فقه بعد از دا
 وزیر مکن گوی انگ
 خوان تو مضموم هر زمان بآن
 معنیش دخت و پورای و بند
 خط فربه غلط باشد خون
 گفت غالب که شد عیان بشال
 خامه را فرعی زانویش
 جمع فکرت بکردان نظر
 خوان تواند شد معنی اش بیوت
 معنی اش شد شیب وزیر انجا
 معنی اش خون و ترک اعلی خون
 جزع با فتح آرای همه
 فخر کن اندرین ز داناتی
 لفظ کار رس کشیده را بنگر

فصل اول در فتح غار
 فصل اول در فتح غار
 فصل اول در فتح غار
 فصل اول در فتح غار

صحت الفاظ معانی
 صحت الفاظ معانی
 صحت الفاظ معانی
 صحت الفاظ معانی

صحت الفاظ معانی
 صحت الفاظ معانی
 صحت الفاظ معانی
 صحت الفاظ معانی

فصل اول در فتح غار
 فصل اول در فتح غار
 فصل اول در فتح غار
 فصل اول در فتح غار

کتابخانه ملی افغانستان

معلمه غین شد زده بوضوح
در لغت نیز آمد اسے بعد م
هم بوزن هدایت ای پر فن
هر دو را خوان یکی که هم از ست
شد قراقرز زمین درین رزم
جمع قاری شدت باز قرات
اصل او قصیه نکو اثبات
قصیه اصل او به فتح ضاد
ضمه دادند قاف را دانی
عین مکسور بر فغابی دان
واذان شخص کوبو و ما هر
معجمه غین و معلمه وال ست
نیز تاکید ترکی است بدان
شده به تقدیر معنی اش اظهر
خوان تو اندازده مرتبه خوشتر
شد معنی مرتبه خوشا ل
مگر از طرف گیر خوش مطرون

در غایت آنکه به کمال رسد
 در غایت آنکه به کمال رسد
 در غایت آنکه به کمال رسد
 در غایت آنکه به کمال رسد

شد معنی بود و ای اسل
 مهله را بدان که موصوفت
 جمع کافر شدست در صحت
 اولش فقه کسه ثانی خوان
 نیز بالفصح آمد است بهمه
 باقی اندر لغت مگر قلت
 که گویند لفظ هر کلمه
 بحق و هم مستحق را گفتیم
 نام سه قسم فعل و حرف و اسم
 خوب فرمود بانگو کاسه
 نام شان فعل و حرف و اسم بود
 بخداوند بخورم سوگند
 بار داحل بر الله آمد حرف
 ترکی اندر غیث شد با ساس
 هندی و فارسی به فتح میم
 گفت صائب کن درین ره کم
 یار ثانی مشدده ا نهر

خان کجاوه بقمه اقول
 کار و بزوان برای موصوفت
 کفره را بخوان بسته قسمت
 کلمه را همین کسند بیان
 هست بافتتین هم کلمه
 یک با کسر لام در کثرت
 کلمه خاص لفظ عام هم
 مثل الفاظ را اگر کلمه
 کلمه یک میشود سه قسم
 هم وین باب حضرت جامی
 کلمات عرب سه قسم بود
 همچو باید اسم ای فرزند
 اسم فعل المدا اسم شگرف
 آن کلمات را به ضمتین قیاس
 شد با نفس بلا شد شریف
 لفظ کو کسب بفتح کاف هم
 خوان به کیفیت اینجی پرو

که گویند و بخوانند
 که گویند و بخوانند
 که گویند و بخوانند
 که گویند و بخوانند

۴۹
 به چارچوب و بنیر که صفا
 به چارچوب و بنیر که صفا
 به چارچوب و بنیر که صفا
 به چارچوب و بنیر که صفا

در غایت آنکه به کمال رسد
 در غایت آنکه به کمال رسد
 در غایت آنکه به کمال رسد
 در غایت آنکه به کمال رسد

این مضمون در بعضی نسخه ها
 در بعضی نسخه ها از این
 در بعضی نسخه ها از این
 در بعضی نسخه ها از این

<p>جای کشیدن گوتو کندیدن رفتن از کیسه وزاره رفتن کیخسرو آب ست هرگز کجواب یک در جدول گلستان و او خوان به برهان کسب و فتح کان شد کلمه غلط کسر صحیح خوان تو گشتت بضم کاف اکن هست ناسیکه اوش آب و ام خوان ابو القاسم ست ای نا چون کسب در اوش گشت خط جمع گشت بخوان تو گشت هست باضمین لفظ کسب خوان کسور را به ضمین عیا معنیش هم نسب بدان ای یار هست باضمین لفظ کفن داد معدوله را به کوشک بخوان معنیش قصر و هم بنای بلند</p>	<p>که نشد در محاوره به علن هر دو مستعمل اندای پرن نیز کنجا ب هر سه ادرباب فی به کنجا ب اندرون بی کاو هست کنجا ب صاف ای صاف نام ملک آمده به بهند صریح شد غلط اندرین مشدو نون تا که این اوش کمن ره کم ام کلمه ام این صاحب جای اشلوار سب گشت غلط یاب تشدید اندر و اثبات معنی اش کابی بخوان به عمل نیز باضم در لغت به بیان نیز بضم در لغت پندار نیز بافتح در غیاث علن داد مجهول و فتح شین هم دان خوان به برهان و هم غیاث پند</p>
---	--

جمع بافتح گردان گون
 مفردش معنی است دیسرن
 خوان تو بافتح هم بضم عیان
 در غیاث در شیدا و برهان
 خوان برشته کیست برهان
 شد شکت این و گشت پند
 معنی سین بدان و گشت پند
 معنی سین بدان و گشت پند
 معنی سین بدان و گشت پند

محت الفاظ کاف
 فارسی

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی

معجزه ز ابود در وطن
کلمه را کلمه هم بد نسیان دان
در رشیدی بزا گزارش دان
معجزه ز اوزال در برهان
که او اکرون آمدش
از جیاگیری ایدست
که شده معنی اش او اکرون
معنی اش شد عیان را اکرون
هست و شرح بوستان ایوان
نزد نورالدین سخن الطال
بهترین معنی آمده به جمل
معنی اس ترک و اون است
چیم کسور قافیه بهر شک
لیک کسور شد به قول قوی
حرف ثانی سکون و هم حرکت
خوان تو سر دادن تفنگ عیان
امر شد از کسختن اس دل

وہ تو فارسی
میں
اور
میں
میں
میں

و او مسدوله از کتب پیدا
 و او معنای غیاث الدین
 مرطبات نام که در میان
 عطیله شد و است
 اوین محمد
 توحید مصدرین بعد و روشن
 زن او ست ای یون
 این ظاهر

واو معروف و ممله سین وا
 واو مجهول خوان به فور علن
 واو معروف شد بقوس به بین
 واو معروف و یاء تختانی
 واو معروف هر دو بازی کاف
 واو مجهول شد به طوع میان
 توسش بر وزن گوش تشکی
 قرح بالضم بو او معروفست
 بعض بوشت فارسی الا
 نیز در شرح مشغولی نبات
 هست بالضمین لفظ تبول
 خوان تو جاگیر از معاش مد
 جمله الفاظ ترکی اند نگار
 شعرا هم به ترکی ای موصوف
 پس ترکی کلم به کلمه دان
 واو معدوله یا که غیرش واو
 واو مجهول گشت یا معروف

یا بر تختانی و دو قسم پیدا
 یعنی اسن دان سلاح و هم این
 دان تو مرغ شکاری ای بی کین
 معجزه به یاء تختانی
 کوف اندک بو معنی صاف
 معنی اسن شد علم بترکی دان
 که یعنی فروو آ می بدان
 میش بڑ شاخدار جنگه هست
 درغیاث ست ترکی از هر جا
 قرح ترکی مشرحا اثبات
 واو معروف اندرو باصول
 لفظ ترکیست از لغات سند
 به عیاش و به منتخب به مدار
 گفت مجهول واو یا معروف
 نیست معدوله واو ای خوان
 هر دو در بعض لفظ شد بی کاد
 هست در بعض لفظی الضمن

فعلک شد از موصوف
 اصل موصوف شود از بین ماب
 هر که صرفی شود از بین ماب
 نقل کردند و اول حرکت
 پس بداند صادرا لغت
 باعث اتقای جمع پیدا بکن
 حرف کردند و ادرا
 اولین واو ظرف شد و چون
 نزد بعض آن دوم شده و چون
 اصل تنوی ظاهر از مسبق
 دار را یا نخوده
 شده او غایب

۹۱

معدن سرب و مس در این کوهستان
بسیار است و در این کوهستان
معدن سرب و مس در این کوهستان
بسیار است و در این کوهستان

خوان ملازم همیشه با شونده
 خوان تو با زار
 خوان ملازم همیشه با شونده
 خوان تو با زار
 خوان ملازم همیشه با شونده
 خوان تو با زار

در لغات ست همیشه مشهور
 بعضی شاعر نموده است خیال
 میم مضموم و هم مشد و او
 فتح حاکم میم هم بیشک
 میسند از ایشان ز رزان
 میم مضموم و لام شد مفتوح
 هم رسانند ایشان سید
 منقلب لیک می فتد ثنائی
 نامدو الف بصورت داد
 که گذارند پس پراخ دران
 نیز میرزا بحدث شتائلی
 گاه منزل را صل ای دیگاه
 معنی منزل است جای نزول
 وان محراب کبرای اخوان
 پاک کردن زلوح حرف هم
 خوان بمعنی عاشق ست عیان
 شد مرخص غلط ملا دقت

شد پسندیده و ستوده ظهور
 جای شکردلی در استعمال
 و رفت خوان مسوونی کاو
 بست بافتن لفظ محک
 سنگ زگرش که آن سیاه عیان
 خوان تو بتبع که در لغت بود مخ
 معنیش کامل آمد و جسد
 صفت نقاد شود واقع
 خوان بشکوة رسم خطابی کاو
 معنیش دان فاش طاق عیان
 میسر اصل امیز اوانی
 منقلب خوان در اصل میر گاه
 معنی گاه شد زمین باصول
 هست بافتن فارست میدان
 محو بافتن وان سپردن هم
 نیز اندر کلام بار سببان
 هست بافتن مرخص صحت

معجم ذال هم در دو مفتوح
 هم مفتوح در منقلب
 خوان مفتوح و هم مشد و صداد
 معنی این خوان میسر و گشت پاد

از غیث صراح شد مانوس
 خوان تو مانوس بجان زنجیر
 زوایج شد اسید خیمه
 معنیش یکجایی اسید
 در لغات عرب تو ای مهر و
 بار

مگر اندر کلام عیان
 شغل از غیث اد
 یکجایی اسید
 معنیش یکجایی اسید
 خوان تو مانوس بجان زنجیر
 زوایج شد اسید خیمه
 معنیش یکجایی اسید

اسم منفعل شد و بر بیان داد
 هست منفوع در بهر بیان
 در غایت نیت نیتی
 بنام محرم ای یمنی ریش
 از کسی دان کرد ست نادانی
 سینه ساکن جو ماره فوقانی
 است ساکن کن بین توکانی

مستند و بیان
مطالعه و پژوهش
مطالعه و پژوهش
مطالعه و پژوهش

نست از خود تازانسته
سایان بر اصل مشتق از یکدیگر
چرا که پیوسته
چون که پیوسته
چون که پیوسته

از این جهت که در هر یک از اینها
فایده کاف اندران

صحت الفاطم
رسمه یونانی و عربی

صحت الفاطم
رسمه یونانی و عربی

خوان تو با ضیقین لفظ بحسن
مغشیش هم پلید و هم ناپاک

جیم کسور ستر او ابرو سن
نیر ناپاکی آمد ای بیباک

صحت الفاطم مع الواو

خوان ولی لغسم صح پیدا
به تصرف مگر زایل عجم
چه معرفت به لام ازین ترکیب
وزر را ابدان توجیع و زیر
انتظام النجوم کو زنگنه
وزر زایکه زمره حکما
و حی بالفتح خوان که نام خط
و ط بالفتح درخشا عین
و سع بالفتح و نیز شد باضم
دان تو به شیر کار خاص شدن
رام کسور و هم به فتح و او
خوان تو با فتح و قر و نیز و قر
زنا راستی نیست کاری بستر

شد مضاف و مضاف الیه بجا
مستطلم و درست یا ارا علم
خوان ولی را که شد مضاف محب
فعل کلا وزن او بصرف پذیر
اندرون شد بهین سخن و خواه
صلحا یا که قاضی و علما
همه جاد و لغات شد پیدا
معنی اش شد جماع کردن و
رام مفتوح همدرو ارا علم
هم و سع و زفات خوان بعین
معنی اش پارسا شده لی کاو
گفت سعد می به بند نامه مگر
کرد کام نیکو شود نه و قر

خوان تو با ضیقین لفظ بحسن
مغشیش هم پلید و هم ناپاک
جیم کسور ستر او ابرو سن
نیر ناپاکی آمد ای بیباک
صحت الفاطم مع الواو
خوان ولی لغسم صح پیدا
به تصرف مگر زایل عجم
چه معرفت به لام ازین ترکیب
وزر را ابدان توجیع و زیر
انتظام النجوم کو زنگنه
وزر زایکه زمره حکما
و حی بالفتح خوان که نام خط
و ط بالفتح درخشا عین
و سع بالفتح و نیز شد باضم
دان تو به شیر کار خاص شدن
رام کسور و هم به فتح و او
خوان تو با فتح و قر و نیز و قر
زنا راستی نیست کاری بستر
صحت الفاطم مع الواو
خوان ولی لغسم صح پیدا
به تصرف مگر زایل عجم
چه معرفت به لام ازین ترکیب
وزر را ابدان توجیع و زیر
انتظام النجوم کو زنگنه
وزر زایکه زمره حکما
و حی بالفتح خوان که نام خط
و ط بالفتح درخشا عین
و سع بالفتح و نیز شد باضم
دان تو به شیر کار خاص شدن
رام کسور و هم به فتح و او
خوان تو با فتح و قر و نیز و قر
زنا راستی نیست کاری بستر

صحت الفاطم مع الواو
خوان ولی لغسم صح پیدا
به تصرف مگر زایل عجم
چه معرفت به لام ازین ترکیب
وزر را ابدان توجیع و زیر
انتظام النجوم کو زنگنه
وزر زایکه زمره حکما
و حی بالفتح خوان که نام خط
و ط بالفتح درخشا عین
و سع بالفتح و نیز شد باضم
دان تو به شیر کار خاص شدن
رام کسور و هم به فتح و او
خوان تو با فتح و قر و نیز و قر
زنا راستی نیست کاری بستر

که در این لغات از او اظهار
 است این قول را از او غایب
 بلای پند و گوئی پند و
 در لغت غایب
 کن پند و گوئی پند و
 که در این لغات از او اظهار
 است این قول را از او غایب
 بلای پند و گوئی پند و
 در لغت غایب
 کن پند و گوئی پند و

از بی نسبت ای عزیز
 رهن و قوم خاص و فرد غلام
 در کلام نظامی ای خوش
 که باند از کردن آمد آن
 سین مفتوح هم در دست عیان
 شکل و هم صورت عدد انظر
 یای نسبت شده اثبات
 معنی از صراح پرده در
 در لطایف که وزن او دست بسی
 معنی اش آمده نکو هیدان
 شد حروف بجا که شد روشن
 هم حروف تهمی ایران خوان
 خوان ز اعداد شد حساب عمل
 در غیبات اللغات گشت عیان
 که بصحت همین سخن پیوست
 معنی زهر صاف و قائل خوان
 معنی اش زهر قائل است شمر

از عیاش است و او در هند و
 معنی هند و است ای علام
 سببی و او ظاهر از هند و
 خوان تو با فتح شد سه بیان
 وال و شد کبر در بران
 شده انداز معنی اش دیگر
 جمع هنر لی خوان تو هنر لیست
 پنهان با فتح شد عیان نگر
 خوان تو هندی و هم در زنی و
 خوان بجا را کبر آن روشن
 هم با عراب حرف در کردن
 از اکتفا با و نا کنایه دان
 جیم مضموم شد به لفظ جمل
 معنی اش هم حروف ابجد دان
 پس به قاف جمل حرف ند است
 باز کسور در هلال خوان
 شد به بران بلا بیست مگر

که در این لغات از او اظهار
 است این قول را از او غایب
 بلای پند و گوئی پند و
 در لغت غایب
 کن پند و گوئی پند و

که در این لغات از او اظهار
 است این قول را از او غایب
 بلای پند و گوئی پند و
 در لغت غایب
 کن پند و گوئی پند و

که در این لغات از او اظهار
 است این قول را از او غایب
 بلای پند و گوئی پند و
 در لغت غایب
 کن پند و گوئی پند و

ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند
ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند

ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند
ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند

<p>و اوز اسباع ضمه جعل دان سم به تازی کلم الف یاد او مشکلا و کک در گه حرف علت بجای سه گشت لیک باشد فتن خوان شد</p>	<p>که به تقطیع خاص و اخل خوان غیر مکتوب را شمری گاد به چین خوان لبه و سه پیدا که به تقطیع و اخل از اشبات ضرب ایضرب بود روشن</p>
<h2 style="margin: 0;">فائدة شکی</h2>	
<p>هر سه علت حروف در کلمات</p>	<p>نبوسند جای سه حركات</p>
<h2 style="margin: 0;">در بیان ذکر اولاد مصنف</h2>	
<p>حال اولاد خود بیان سازم هست پوزمین من الطاف صاحب علم و صاحب دیوان زبان در لیم بود نا و دین پورم اخشام حسین لطافت که چین فرزند هر یک بلور را بنوا نیدم</p>	<p>اسم هر ایک درین عیان سازم که بنام حسین گشت مضاف خود کلامش بعلم او برهان که دین و طلیق و هم گانه نیز محنت از اختیار زین این جگر بند نور چشم من اند بر مراد من رسانیدم</p>

ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند
ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند

ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند
ع اولاد در جهان باشند
ع اقبال در جهان باشند

بعض جاقافیه ز تنوین است
 حاتم من الی درق پو تب
 اندرین نسخه هر چه شد ز عقل
 غیر ازین لفظا به بعض کلم
 اندرین نسخه ام کنند فطره
 نیز بر ابتدا و ضرب چنین
 مطلع و ابتدا یک دانه
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر
 اجبرم فایده ازین ممکن
 درق شعر هر یک شاعر
 از غایات حضرت موسی

که بابل لسان به تزیین است
 من چه آتشیده ام به صفا
 از پی هر سخنور است دلیل
 شک فندگر بشاعر عالم
 چه بعد و چه بر عروض نظر
 هم بخشو آورند خستیمین
 رکن اول ز مصرع گمانی
 باشد از مصرع دوم بپای
 هر کسی را همیشه در هر سن
 فایده این برو شو و با هر
 یافت انجام تحفه الشعرا

بعض جاقافیه ز تنوین است
 حاتم من الی درق پو تب
 اندرین نسخه هر چه شد ز عقل
 غیر ازین لفظا به بعض کلم
 اندرین نسخه ام کنند فطره
 نیز بر ابتدا و ضرب چنین
 مطلع و ابتدا یک دانه
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر
 اجبرم فایده ازین ممکن
 درق شعر هر یک شاعر
 از غایات حضرت موسی

فهرست لغات و فرهنگ و غیره کتب

که مویک نسخه اند

بعض جاقافیه ز تنوین است
 حاتم من الی درق پو تب
 اندرین نسخه هر چه شد ز عقل
 غیر ازین لفظا به بعض کلم
 اندرین نسخه ام کنند فطره
 نیز بر ابتدا و ضرب چنین
 مطلع و ابتدا یک دانه
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر
 اجبرم فایده ازین ممکن
 درق شعر هر یک شاعر
 از غایات حضرت موسی

بعض جاقافیه ز تنوین است
 حاتم من الی درق پو تب
 اندرین نسخه هر چه شد ز عقل
 غیر ازین لفظا به بعض کلم
 اندرین نسخه ام کنند فطره
 نیز بر ابتدا و ضرب چنین
 مطلع و ابتدا یک دانه
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر
 اجبرم فایده ازین ممکن
 درق شعر هر یک شاعر
 از غایات حضرت موسی

زبانی به بیستی است بخت
 جاسد افروخته پیش او نام و نشان
 زبانی به بیستی است بخت
 جاسد افروخته پیش او نام و نشان

روپ ناراین است با تیز
 خلف خوش نصیب جسکیه
 شمع فالوس علم و کیمیا
 تخلص اشاعری طاکب
 هم زبان دانم ست سیکار ام
 همه وقت انجان ز روی لغات
 نیز گلاری آمده لال
 به تخلص طیان چو برق طیان
 نیز عبد الغفور خان صاحب
 نکته فتم و بهمن و هم ملبارع
 خوان تو فرخنده با علی دیگر
 راهوی سید است صاحب علم
 بهر گر خام حسین که خان
 بیگان است کاوم حسنین
 ان شریف و رئیس ابن ترس
 قدرازا که خادم شاد است
 هم بخندان و شاعر خوش فکر

علم چون شاد است و او چو عزیز
 خوش رقص منشی و سخن آرای
 رکن ایوان حلم و دانائی
 هست در همسران خود غالب
 به تخلص جوان فصیح کلام
 در پی صحت است و تحقیقات
 که سعادت نشان و با اقبال
 بزبان و اینم چه سحر بیان
 قدر دانم که روی او صائب
 بی تکلف مگو خوش اوضاع
 بزبان و اینم بود اظهر
 زیرک و ذی شعور و هم ذی علم
 اختر اسم پاک اوست نشان
 والدش بود و هم علام حسین
 دان الیرست با نراج نقین
 منع فیض مجمع حسات است
 نیز در خلق خلق او را ذکر

به تخلص و کیمیا
 به تخلص و کیمیا
 به تخلص و کیمیا
 به تخلص و کیمیا

۱۰۵

کیمیا حسین گشت مصاف
 تخلص بشاعر الطاف
 بهر کی ال علم راوصاف
 بهر کی ال علم راوصاف
 بهر کی ال علم راوصاف

بهر کی ال علم راوصاف
 بهر کی ال علم راوصاف
 بهر کی ال علم راوصاف
 بهر کی ال علم راوصاف

مهری تخلص به لایق
 قطعه تاریخ
 عقیل این طراز عابد
 فیض غایت از دهن دانی
 عین سانه تصنیف
 نظم عالی خود شاه وادار گشت
 جویت سال تاریخ ختم آن لایق
 کتاب ختم به علم عقیل یاقوت گشت

او سین مقصوری استاد باد نعل آله بر سر او این همه شایق لغات صحیح گفتم این را بپاس خاطر شاد	غیر منت روح مانی و نه زاد باد و دلت شمار بر سر او طالب هر محاوره بصریح هر چه گفتم مقام داد عیان
--	--

قطعه تاریخ از مولوی

قطعه تاریخ از مصنف

هر تاریخ فکر شد چه عفتیل از سر و او گشت این یاقوت واقف راز علم موسیقی متخلص بشاعرست کرم اور زبان و ان ناسخ و ممتاز وطنش خاص قصبه او نام	که شده ختم این کتاب مین تحفه شاعران عجیب به بین نیست شمش کسی فنی و جلی بان بار و و فارسی هر دم بسن سخی ست فخر انداز که ملک او ده کی ست مقام
--	--

قطعه تاریخ تصنیف کافی مراد بادی

تخلص عقیل از شاه وادار
 عین سانه تصنیف
 نظم عالی خود شاه وادار گشت
 جویت سال تاریخ ختم آن لایق
 کتاب ختم به علم عقیل یاقوت گشت

صاحب تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل
 صاحب تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل
 صاحب تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل

قطعه تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل

از پی تاریخ جو الطاف خود گوهر مصرع چه رسیده کبف مستحق کتاب عجب خوش سواد دافع اغلاط کلام کهن بهر شنش فکر چه کردم کرم حرف سراسر و تخلص بگیر ریخت همیدم علم خوش رستم	خو طه در بحر تفکر زده دفع اغلاط زهی آمده اگر در مضامینش و لم شاد کاتب تقدیر بران کرد صاد با لطف غیب این بمن آوازده ناگاه شود مصرع تاریخ او مزین صحت ز عقیل جواد
---	---

قطعه تاریخ از کنش رانی مهری کر و عقیل

بباغ علم در آمد بهار بعد از علم ندر رسید ز لطف بسال تاریخ	که شد مرتبه این نسخه تفسیر رسید گل به گلستان علم و کیت
--	---

ایضا از سید فرخنده علی شاکر و عقیل

صحت اغلاط نبوده عقیل انداز چرخ ندر از فرخا	از ره تحقیق ویراه صواب معدن صحت بقواعد کتاب
---	--

لا تفت بر نشا جواد
 که نشا در نشا جواد
 قاف از نر نطق خندان
 وطن پاک اوست شکرمان
 ستم اغلاط وید ازو ر صحت

۱۰۴

دفع لظنم رست او تقان
 سرمدان شدروات فیض سما
 در قلندر او چو یافت مکان
 تا بهر شو ند کرد سواد
 فلش کار میل کرد عیان
 کرد یقین لفظ یا اعراب
 پس به پیشانی است بل نشان
 طبع زادن به وقت ان جهان
 سکه مقبول شاعران
 ام با هم کرده دیوان
 تا سال او قن گوینان
 گفت خطوط غریبی یونان
 لفظ صحت زان سن آن
 انچه صحت زان سن آن
 انچه صحت زان سن آن

کتابخانه عمومی
UNIVERSITY

در مخطوطات کاتبین حسن
آن میر جواد صاحب جودت طبع
ناما که در روز لفظ و معنی گنج است

وله
مخطوطات کاتبان اورقم زد
بی جوید عجب تحفه کتاب طبع
چشمه فیض بی به اوس بی تاریخ
آنکه خواست تحفه الشعر

که دلی تحفه عقل است این
لفظانی قبل دقال پاک آمد
الضما از شمار حسین ممتاز
گفت آرزو سر داد با لاف غیب

الضما از سید طفیل حسین
مخلص به عاقل
باندزم آرد فکر که پیش من جوهر
نبوده است و نباشد نظیر او پیدا
جهان مان زیم طبع خوش طبع زود
که بکند آرد و تصدیق و شهادت با او بجا

جلیس جب که سوی ختم تحفه الشعر
کی تحفیل بی نورون تحفه و شاد
الضما از منور علی تلمی
لکه منور تو بی سال عیسوی

رفع اظلام را ضامن و کفیل
از زبان دایم کفر چه کلام
پس غلط را نمود و غار و درویش

وله
تصنیف نمود یک کتاب تحفه
شکر رقص نشو زبیا گنج است
چون میر جواد را و سپاهان

وله
دیکتا مخطوطاتی او سکو کو که نصف

دل مومن بسال لطیف گفت
از غلط چون به تحفه الشعر
گفت لطف عقل پاک آمد
بدو اس اتمام تحفه

الضما از سید اتمیا حسین
مخلص به ندی
ز شرق و غرب خوب مثال رفت صدا
که ساخت کتاب چنان عقل لطف
صحیح گوی در در محاوره اوستا
نادر سید با لاف بگوین من عاقل

الضما از منور علی تلمی
لکه منور تو بی سال عیسوی
الضما از منور علی تلمی
لکه منور تو بی سال عیسوی

شست صحت بر لغات اوق
را سبب شد تخصص عقل
کر تصنیف تحفه الشعر
صحت لفظ یا نه تکمیل
کامرکن ز علم صد گنج است
این گنج ز خوان چو در مخطوطات
شعر را به صحت لفظ
شعر را به صحت لفظ
شعر را به صحت لفظ

وله
عقل مومن ای تاریخ
ممتاز فکر سال تاریخ
از و حیا عقل نسخه

شمار عقل چو اتمام تحفه الشعر
نشان رساندم از طریق ادلی
نادر او به فن شاعری کمی هر
که در مقصد خود ارم کف اینجا

الضما از سید اتمیا حسین
مخلص به ندی
کولین دلی تاریخ کی به این سخن
بشان حساب منور بقول تاریخ
تحفه الشعر بودی لکدر تمام

244E

891501/10

DATE DUE

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

	94A	

